Economic Affairs Research Institute
Ministry of Economic Affairs and Finance

The Requirements of Political Economy in Governance

Gholamreza Haddad[1]

1. Assistant Professor, Department of Political Economy and Policymaking, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. haddad@atu.ac.ir, haddad@atu.ac.ir

Abstract

The political economy of the Islamic Republic of Iran defies categorization within conventional paradigms. Comprehending the logic of its internal and external behavior presents significant challenges when analyzed through established theoretical frameworks. This research introduces a conceptual model to elucidate the essence of political order and the driving forces behind its actions within the Islamic Republic, situated within the theoretical tradition of political economy. Uncertainty permeates the fundamental relationships between the state, the market, and civil society, shaping the political economy of the Islamic Republic in a unique manner. While incompatible with classical liberal, socialist, fascist, or communist models, elements of each are discernible. This uncertainty stems from the simultaneous existence of two conflicting philosophical foundations concerning the state's nature and functions: an organic approach and an instrumental approach. These competing philosophies manifest in the simultaneous presence of parallel and hierarchical structures with conflicting social roles. Furthermore, rentierism, acting as a mediating factor, impedes the potential for adjustment and reform within this political economy system. This research proposes a novel conceptual framework, "rentier pseudo-capitalism," to comprehend this unique political economic order. The findings demonstrate that indecisiveness in the institutional relationships between the government and the market, rooted in the interplay of these two conflicting philosophies regarding their nature and roles, combined with the mediating influence of the government's rentier character on this inherent structural uncertainty, results in the dysfunctional operation of both governmental and market institutions within the Islamic Republic of Iran. The repercussions of this dysfunction are evident across all sub-indexes of the governance model.

Keywords: Political Economy, Organic State, Instrumental State, Rentier State, Rentier Pseudo-Capitalism.

JEL Classification: P00, P51, O53 **Doi:** 10.22034/eaai.2024.715037

Article history:

Receive Date: 26 October 2023 **Revise Date:** 3 April 2024

Accept Date: 10 April 2024 **Publish Date:** 21 May 2024

© The Author(s).

Citation: Haddad, G. (2024). The Requirements of Political Economy in Governance. *Quarterly Journal Economic Analysis and Ideas*, 1 (1), 33-72.

پژوهشکده اقتصادی
وزارت امور اقتصادی و دارایی

اقتضائات نظم اقتصاد سیاسی در الگوی حکمرانی

فصلنامه تحلیل‌ها و اندیشه‌های اقتصادی

غلامرضا حداد[1]

۱- استادیار، گروه اقتصاد سیاسی و سیاست‌گذاری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

haddad@atu.ac.ir, haddad@atu.ac.ir

چکیده

جمهوری اسلامی ایران، نظامی است که در قالب الگوهای کلاسیک اقتصاد سیاسی قابل دسته‌بندی نبوده و فهم منطق رفتار داخلی و خارجیِ آن در چهارچوب‌های نظری متعارف با دشواری‌هایی روبه‌روست. این پژوهش به دنبال ارائهٔ الگویی مفهومی در فهم ماهیت نظم سیاسی و محرک‌های رفتاری در جمهوری اسلامی است و این الگوی مفهومی را ذیل سنت نظری اقتصاد سیاسی جست‌وجو می‌کند. بلاتکلیفی در روابط بنیادین میان نهادهای دولت، بازار و جامعهٔ مدنی، نظم اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی را به شکلی سامان داده است که در عین ناسازگاری با انواع نظم‌های کلاسیک لیبرالیستی، سوسیالیستی، فاشیستی و کمونیستی، عناصری از هر یک از این نظم‌ها را در خود دارد. این بلاتکلیفی ریشه در حضور هم‌زمان دو مبنای فلسفیِ متعارض در باب چیستی و کارکردهای دولت دارد که در رویکردهای اندام‌واره و ابزاری مفهوم‌پردازی می‌شوند و این دو مبنای فلسفی متعارض، در وجودِ هم‌زمانِ ساختارهای موازی و سلسله‌مراتبی از نقش‌های اجتماعی متعارض تعیّن یافته است. علاوه‌بر این، ماهیت رانتیر دولت در ایران، به‌عنوان متغیری میانجی، امکان تعدیل و اصلاح در این نظم اقتصاد سیاسی را تضعیف نموده است. در این پژوهش الگوی مفهومی مناسب در فهم این نظم اقتصاد سیاسی در قالب سازهٔ مفهومی «شبه سرمایه‌داری رانتیر» مفهوم‌پردازی شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد بلاتکلیفی در روابط نهادی میان دولت و بازار که ریشه در ترکیب دو فلسفهٔ متعارض در خصوص چیستی و نقش این نهادها دارد در کنار تأثیر میانجیِ ماهیت رانتیر دولت بر این بلاتکلیفیِ ساختاری، به کژکارکردی نهادهای دولت و بازار در جمهوری اسلامی ایران منجر شده است و اقتضائات این کژکارکردی در تمامی زیرشاخص‌های الگوی حکمرانی پیامدهای خاص خود را داشته است.

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی، دولت اندام‌واره، دولت ابزاری، دولت رانتیر، شبه سرمایه‌داری رانتیر.

طبقه بندی JEL: P00, P51, O53 **شناسه دیجیتال:** 10.22034/eaai.2024.715037

سابقه مقاله:
تاریخ دریافت: ۴ آبان ۱۴۰۲ **تاریخ بازنگری:** ۱۵ فروردین ۱۴۰۳
تاریخ پذیرش: ۲۲ فروردین ۱۴۰۳ **تاریخ انتشار:** ۱ خرداد ۱۴۰۳

© The Author(s).

استناددهی: حداد، غلامرضا، (۱۴۰۳). اقتضائات نظم اقتصاد سیاسی در الگوی حکمرانی. *فصلنامه تحلیل‌ها و اندیشه‌های اقتصادی*، ۱ (۱)، ۳۳-۷۲.

۱- مقدمه

یکی از دغدغه‌های عالمان سیاست از گذشته تا به اکنون، دسته‌بندی انواع حکومت و نظم سیاسی بوده است. این دسته‌بندی‌ها، بنیانی بوده‌اند برای فهم ماهیت و علل تکثر و تعدد در رفتار سیاسی جوامع مختلف به‌گونه‌ای که متکی بر آن، بتوان تبیینی از تفاوت‌ها ارائه کرد. به عبارت دیگر، ارزیابی سیاست بر اساس این دسته‌بندی‌ها، به شکلی مقایسه‌ای میسر شده و انباشت دانش حول هر یک از این دسته‌ها امکان‌پذیر گشته است. ادبیات چشمگیری در این زمینه ذیل سیاست تطبیقی و با مفهوم‌سازی از وجوه مختلف امر سیاسی تولید شده است که مرجعی برای تحلیل‌ها نزد محققان این حوزه به حساب می‌آید؛ اما کدام‌یک از این دسته‌بندی‌ها فهم یا تبیین معتبرتری در تحلیل رفتار جمهوری اسلامی ایران ارائه می‌دهند؟

بسیاری از محققان جمهوری اسلامی را کمابیش قابل دسته‌بندی در انواع کلاسیک و در قالب‌های دوگانه اقتدارگرا/دموکراتیک، دینی/سکولار، جمع‌گرا/فردگرا و ازاین‌دست می‌دانند و معتقدند رفتار سیاسی آن را می‌توان بر اساس گونه‌شناسی‌های متعارف تبیین کرد. در مقابل، برخی دیگر جمهوری اسلامی را یک‌گونهٔ منحصربه‌فرد و خاص می‌دانند که در گونه‌شناسی‌های معمول نمی‌گنجد و خاص بودگی آن متناسب با فهم منطق درونی‌اش است و نه تبیینِ مبتنی‌بر تعمیم‌های بیرونی؛ اما هر دو تعبیر در عین اعتبار نسبی مشمول خطاهایی شناختی هستند. تعبیر اول با ارجاع به شباهت‌های این نظم سیاسی با سایر گونه‌ها، بر تعمیم و تبیین متکی است و تعبیر دوم با تمرکز بر تفاوت‌ها بر فهم و تفسیر منطق درونی پای می‌فشارد. با توجه به تأخّر دولت‌سازی مدرن و در حال گذار بودن جامعهٔ ایران و نیز وضعیت پساانقلابی، کمابیش اصرار بر تفاوت، رویکردی قابل پذیرش و توجیه است؛ اما در مقابل، با توجه به شباهت‌های بسیار در کنش سیاسی نوع بشر در جوامع گوناگون، فارغ از تفاوت‌های فرهنگی و انباشت دانش سیاسی حاصل از قرن‌ها تجربه زیستهٔ ماهیتاً متنوع جوامع، اعتقاد به وجود قواعد باثبات و قابل تعمیم نیز ادعایی معتبر است. این امر آنجا اهمیت بیشتر خود را نشان می‌دهد که تأکید بر خاص‌گرایی مانع تولید دانش انباشتی شده و اقتصاد سیاسی را به‌عنوان یک علم، ناتوان از پیش‌بینی، تجویز و برنامه‌ریزی کرده و دستاوردهای آن را فاقد نتایج کاربردی می‌سازد؛ بنابراین پی گرفتنِ رویکردی ترکیبی در این زمینه دارای مزیت خواهد بود.

الگوی نظری مناسب در این خصوص، می‌بایست بتواند از وضعیت موجود و رفتار سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تحلیل معتبری ارائه کند و به‌عبارت‌دیگر، می‌بایست بتواند کلیدی در

فهم مسئله اساسی آن به‌پیش نهد؛ یعنی بگوید چرا وضعیت موجود چنین است که هست. پس الگوی تحلیلی معتبر می‌بایست هم متوجه وضعیت موجود و عوامل بر سازندهٔ آن باشد و هم متوجه اَبَر مسئله یا بنیادین‌ترین معضلی که مبنای وضعیت موجود است. جمهوری اسلامی ایران بنا بر شواهد آماری در مقایسه با سایر دولت‌های هم‌وزن خود، هم از سوی موافقان آن و هم از نگاه مخالفانش در وضعیت مطلوبی ارزیابی نمی‌شود. مبتنی‌بر آخرین گزارش موسسه «لگاتوم» که سالانه وضعیت توسعه و رفاه کشورهای جهان را ارزیابی و گزارش می‌کند، ایران در میان ۱۶۷ کشور جهان در سال ۲۰۲۱ در رتبه ۱۲۳ در رتبه‌بندی رفاه قرار داشته و جایگاهش در زیر شاخص‌های امنیت و ایمنی در رتبه ۱۳۱، آزادی‌های فردی رتبه ۱۶۵، حکومت‌گری رتبه ۱۴۵، باز بودگی اقتصادی رتبهٔ ۱۳۲، شرایط کسب‌وکار رتبه ۱۵۲، کیفیت اقتصاد رتبه ۱۳۸ و شاخص محیط‌زیست رتبه ۱۵۶ بوده است. به‌عبارت‌دیگر درمجموع، در عمدهٔ زیر شاخص‌ها به‌جز شاخص‌های آموزش و سلامت، کمابیش در میان ۱۶۷ کشور جهان در ربع آخر رتبه‌بندی‌ها جای داشته است[1]. از سوی دیگر، این تلقی عمومی نزد برخی از متخصصان و نخبگان شکل گرفته است که مسائل و مشکلات اساسی در این نظم سیاسی هیچ‌گاه به معنای واقعی حل نمی‌شوند؛ بلکه به شکلی مزمن تداوم یافته، انباشته شده و نظم سیاسی در همزیستی با آن‌ها تطبیق می‌یابد. «محمد فاضلی» در فصل اول کتاب «ایران بر لبه تیغ؛ گفتارهایی جامعه‌شناختی، ذیل حوزه دولت‌پژوهی» با عنوان «اصلاح‌جویی: تعدیل مسئله‌های بدخیم» می‌نویسد: «جامعهٔ مسائل حل‌نشده؛ جامعه‌ای که در آن مشکلات به نحو رضایت‌بخش، موضوع رسیدگی یا تعدیل قرار نمی‌گیرند و هر دردی بر دردهای دیگر، بار می‌شود و چنان شبحی در فضای اجتماعی باقی می‌ماند، به صورتی که حافظه جمعی آن را به‌مثابه زخمی روباز همواره به یاد می‌آورد، بدون اینکه التیام دهد. مسائل جامعه ایران بدخیم شده است» (فاضلی، ۱۳۹۹، ص: ۱۸).

این پژوهش ضمن ارائهٔ یک الگوی نظری برای شناخت رفتار سیاسی جمهوری اسلامی ایران به‌گونه‌ای که بتواند از چیستی و چرایی وضعیت نامطلوب و نیز علل ناکامی یا ناتوانی نظم سیاسی موجود در حل مسائل بنیادین یا به تعبیر این پژوهش «اَبَر مسئله» آن، تحلیلی پذیرفتنی ارائه کند تلاش دارد تبعات رفتار در قالب چنین الگویی را در حکمرانی موضوع ارزیابی قرار دهد. پاسخ به این دغدغهٔ محوری را می‌توان از مناظری مختلف جست‌وجو کرد؛

1. https://docs.prosperity.com/8716/3515/7495/Iran_2021_Picountryprofile.pdf

اما در این پژوهش تلاش شده است از پنجره‌ای که اقتصاد سیاسی به تحلیل پدیدارهای اجتماعی می‌گشاید به هستی این نظم سیاسی نگریسته شود.

۲- مبانی نظری

۲-۱- اقتصاد سیاسی

علم اقتصاد، نخست به علم اقتصاد سیاسی معروف بوده است. ظاهراً اولین فردی که این اصطلاح را به‌کاربرده است، نویسنده‌ای «مرکانتلیست» در قرن هفدهم میلادی به نام «دواتویل»[2] باشد. در ادامه «جان استوارت میل» در سال ۱۷۶۴ کتابی با عنوان «تحقیق در اصول اقتصاد سیاسی» نگاشت و ازآن‌پس اقتصاددانان کلاسیک از این لفظ برای معرفی علم اقتصاد استفاده کردند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸، ص‌ص: ۲۴-۲۳). «آدام اسمیت» هم در کتاب «ثروت ملل» بارها از لفظ اقتصاد سیاسی برای توضیح شاخه‌ای از اقتصاد که در آن به عملکرد دولت در حوزهٔ عمومی پرداخته می‌شود، استفاده کرد (اسمیت، ۱۳۵۷، ص: ۳).

اما در قرن نوزدهم، تخصصی‌سازی علوم اجتماعی، اقتصاد سیاسی را به‌عنوان یک شاخه علمی تا حدودی حاشیه‌ای کرد. مخالفانِ عمدتاً چپ‌کیش این فرایند، شکل‌گیری دانش اقتصاد به‌مثابه یک «علم»[3] را تلاشی از سوی منتفعان نظام سرمایه‌داری می‌دانند که با این اقدام، ظرفیت‌های انتقادی را از اقتصاد سیاسی سلب کردند؛ چراکه رویکرد علمی به اقتصاد، وضع موجود را وضعیتی طبیعی و هرگونه مخالفت با قواعد آن را مقاومت در مقابل قوانین علمی تصویر می‌کند. به هر روی، علم اقتصاد کلاسیک در قرن نوزدهم داعیه نمایندگی رویکرد جریان اصلی را در اقتصاد یافت و رویکردهای انتقادی در قالب عباراتی چون «اقتصاد اجتماعی» یا «اقتصاد مارکسیستی» شناخته شدند؛ اما ازآنجاکه ماهیتاً پدیده‌های اجتماعی کلیت‌هایی یکپارچه هستند و تفکیک‌های انتزاعی به‌نوعی به نفی وجود پیوندهای وثیق میان ابعاد گوناگون پدیده‌ها می‌انجامد، با گسترش شاخه‌های میان‌رشته‌ای در قرن بیستم، اقتصاد سیاسی به‌عنوان یک میان‌رشته‌ای مهم و تأثیرگذار مجدداً احیا شد.

از منظر اقتصاد سیاسی، هیچ سیاستی نیست که اقتصادی و هیچ اقتصادی نیست که سیاسی نباشد؛ اما هر رهیافت نظری ممکن است سیاست و اقتصاد و ادغام این دو را در «اقتصاد سیاسی» به روش‌های مختلف تعریف کند (هتنه، ۱۳۸۴، ص: ۵). در تعبیری کلی،

2. De Watteville
3. Science

اقتصاد سیاسی روشی برای ترکیب سیاست و اقتصاد به‌وسیلهٔ تحلیل ساختاری تأثیر دولت ـ هر نوع اقتدار سیاسی ـ بر روی بازار و متقابلاً نیروهای بازار بر روی دولت است (استرنج، ۱۹۸۸، ص: ۱۴). اقتصاد، علم چگونگی پیگیری «رفاه/پیشرفت» توسط «فرد» انسانی از طریق نهاد یا مکانیسم «بازار» است و سیاست نیز، علم چگونگی پیگیری «عدالت» توسط «جمع»های انسانی از طریق نهاد «دولت». علم اقتصاد را می‌توان تلاشی برای به دست آوردن استانداردهای ممکن از منابع مادی موجود در زندگی تعریف کرد که هدف اصلی آن پیشرفت در سه بُعد کارآمدی، رشد و ثبات است. در سوی دیگر، علم سیاست در تلاش برای حمایت از حقوق جمعی یا همان عدالت در ابعاد آزادی فردی، برابری در توزیع منافع و هزینه‌ها و نظم اجتماعی است. ازآنجاکه این تقسیم‌بندی‌ها ماهیتاً انتزاعی بوده و در واقعیت، سیاست و اقتصاد درهم‌تنیده هستند و نمی‌توان عملاً پیشرفت و عدالت را از یکدیگر تفکیک کرد، اقتصاد سیاسی رویکردی میان‌رشته‌ای است که به مطالعه حوزه‌های درهم‌تنیدگی اقتصاد و سیاست می‌پردازد. اقتصاد سیاسی متوجه نسبت میان رفاه با عدالت، کنش فردی با کنش جمعی و البته مهم‌تر از همه ارتباط میان نهاد دولت و نهاد بازار است (کلارک، ۱۳۸۹، ص‌ص: ۳۲-۳۳). «جامعهٔ مدنی» نهادی است که در آن «کنش فردی» به هدف «آزادی» با «کنش جمعی» پیوند می‌خورد تا فرد انسانی بتواند از طریق نمایندگی، مطالبات سطح خُرد را به سیاست‌ها در سطح کلان ترجمه نماید و متقابلاً مانع از تضییع حقوق فرد در سطح خُرد متأثر از اقتضائات سطح کلان شود.

۲-۲- جمهوری اسلامی در گونه‌شناسی نظام‌ها از منظر اقتصاد سیاسی

نهاد یا به تعبیر برساخت‌گرایانه، ساختار معنایی، مجموعه‌ای از اصول، قواعد، هنجارها و رویه‌هایی است که رفتار معنادار را در بین‌الاذهان کارگزاران اجتماعی تعریف می‌کند. در طول تاریخ حیات بشر، نهادها امکان زیست اجتماعی و همکاری در گروه‌های بزرگ انسانی را فراهم کرده‌اند و به‌نوعی توانایی در نهادسازی مبتنی‌بر کاربرد خاص زبان، وجه تمایز و عامل برتری انسان خردمند از سایر گونه‌های زیستی بوده است (نوح هراری، ۱۳۹۶، ص‌ص: ۴۵-۷۳). نهادهای مختلفی در طول تاریخ حیات بشر، معنای حیات اجتماعی را برای انسان برساخته‌اند و به روابط انسانی سامان داده‌اند. این نهادها از خانواده، دین و دولت گرفته تا پول و بازار همگی کارویژه‌های خود را در انطباق با مقتضیات زیست بشری داشته و در بستر تحولات

تاریخی خود را با اقتضائات جدید تطبیق داده‌اند.

اما در هستی‌شناسی حیات مدرن، نقش سه نهاد بنیادین از بقیه مهم‌تر بوده است و اقتصاد سیاسی در سطح کلان متوجه تعامل میان این سه نهاد اصلی در حیات اجتماعی است: جامعه مدنی، دولت و بازار. «جامعه مدنی»، «دولت» و «بازار» سه نهاد اجتماعی کلیدی در حیات جمعی انسان‌ها هستند که همواره با یکدیگر در تعاملی پیچیده و چرخه‌ای به سر می‌برند. اقتصاد سیاسی در تفسیری مضیق، صرفاً متوجه ارتباط نهادهای دولت و بازار و در تفسیری موسع، دربردارندهٔ تمامی ابعاد زیست اجتماعی و تعامل هر سه نهاد است.

دولت و بازار نهادهایی ماهیتاً تمامیت‌خواه هستند و جامعه همواره ناگزیر از کنترل آن‌ها توسط یکدیگر است؛ به‌طوری‌که هم از نهاد دولت برای کنترل بازار استفاده می‌کند تا نفع‌پرستی فردی، خیر عمومی و عدالت را بیش‌ازاندازه مخدوش نکند و هم از بازار برای کنترل دولت استفاده می‌کند تا اقتدار سیاسی به بهانهٔ خیر عمومی و عدالت، حقوق و آزادی‌های فردی را ضایع ننماید. برتری چرخه‌ای هر یک از این نهادها بیانگر تفوق نگرشی خاص در اقتصاد سیاسی است؛ در سوسیالیسم، جامعهٔ مدنی، دولت را وادار می‌کند که بازار را به نفع خیر عمومی به خدمت گیرد؛ در فاشیسم، دولت، جامعهٔ مدنی را به نفع خیر ائتلافیِ دولت و بازار کنترل و سرکوب می‌کند و در لیبرالیسم، ائتلاف بازار و جامعهٔ مدنی، با هدایت و مهار دولت، خیر خصوصی را به خیر عمومی پیوند می‌دهد. در انواعی رادیکال نیز این نهادها تلاش در انحلال یکدیگر دارند؛ در کمونیسم، دولت تلاش می‌کند بازار را در درون خود هضم کرده و آن را از هستی اجتماعی حذف کند و در نئولیبرالیسم نیز بازار می‌کوشد نقش دولت را به ابزاری حداقلی در حمایت از بازار فرو کاهد.

در هر یک از این‌گونه‌ها، نوعی اجماع کلان در درون بلوکی هژمونیک - مجموعه‌ای از نیروها که از پیوند میان ارزش‌ها و قواعد معنایی با منابع مادی حمایت و آن را تثبیت می‌کنند ـ در خصوص صحت و اعتبار یا ترجیح برخی ارزش‌ها شکل می‌گیرد که در ساختارها تجلی می‌یابد. در یک نظم سیاسی فاشیستی یا کمونیستی جایی برای ارزش‌های لیبرالی وجود ندارد. در یک نظم سیاسی لیبرالی نیز شاید بتوان انتظار چرخش از لیبرالیسم دولت ـ رفاهی به نئولیبرالیسم داشت؛ اما درون این نظم سیاسی باورمندان و متعهدان به کمونیسم در سلسله‌مراتب اقتدار جایی نمی‌یابند و دسترسی آن‌ها به منابع به‌واسطه ساختارها عملاً مسدود می‌شود. این به معنی اجماع در خصوص بنیادهای فلسفی است. اجماعی که سیاست‌گذاری

اقتصادی در داخل و خارج را تابعی از خود نموده و به آن شکل می‌دهد. در جدول (۱) نسبت نهادهای دولت، بازار و جامعه مدنی در انواع نظم‌های اقتصاد سیاسی متعارف به تفکیک ارائه‌شده است:

جدول (۱): رابطهٔ نهادهای دولت، بازار و جامعه مدنی در انواع نظم‌های اقتصاد سیاسی

نظم اقتصاد سیاسی	روابط نهادهای سه‌گانه
لیبرالیسم	هدایت دولت توسط بازار و جامعه مدنی
سوسیالیسم	کنترل بازار توسط جامعهٔ مدنی با ابزار دولت
فاشیسم	کنترل و سرکوب جامعه مدنی توسط ائتلاف دولت و بخش‌هایی از بازار
کمونیسم	حذف بازار و جامعهٔ مدنی توسط دولت
نئولیبرالیسم	تحدید جامعهٔ مدنی و دولت توسط بازار

منبع: یافته‌های پژوهشگر

اما جمهوری اسلامی کدام‌یک از این‌ها است؟ در گونه شناسی نظام‌های سیاسی، جمهوری اسلامی در کدام دسته قرار می‌گیرد؟ به داوری نگارنده تحلیل مبانیِ گفتمان‌های مسلط و نیز شواهد عملی و سیاست‌گذاری‌های کلان نشان می‌دهد جمهوری اسلامی در عین اینکه هیچ‌یک ازاین‌گونه‌های کلاسیک نیست ترکیبی از همه آن‌ها نیز هست. این بلاتکلیفی در رابطه نهادهای دولت، جامعه و بازار در جمهوری اسلامی به‌نوعی ریشه در مبانی فلسفی در خصوص بنیادی‌ترین ضرورت‌های هستی نهادی دارد. این مبنای فلسفی، ذیل پرسشی بنیادین در سیاست در خصوص فلسفه وجودی انسان و دولت نهفته است که به دو شکل بنیادین از دولت شکل داده است. در موضوع گونه‌شناسی رویکردها به دولت مبتنی‌بر فلسفهٔ وجودی، دو دسته کلی را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد: دولت اندام‌واره و دولت ابزاری.

۲-۳- دولت اندام‌واره[۴] (ارگانیک)

به‌طورکلی دو دسته نظریه دربارهٔ دولت، منشأ، ماهیت و کارکرد آن مطرح شده است. یکی نظریه دولت به‌عنوان پدیده‌ای انـدام‌وار و دوم نظریه دولت به‌عنوان پدیده‌ای ابزارگونه و ساختگی. از این دیدگاه به سخن درست‌تر، دولت همانند ارگانیسم نیست، بلکه خود موجود اندام‌واره پیچیده‌ای است (بشیریه، ۱۳۸۱، ص: ۸۰). در رویکرد اندام‌واره یا ارگانیک به دولت، فرض بر این است که فرد، موجودیت، معنا و هویت خود را از جمع می‌گیرد. از این منظر فرد،

4. Organic

همواره در جمع زیسته است و خارج از آن نه فردیتی داشته است و نه هویتی. این جمع، صرفاً یک انتزاع نیست؛ بلکه کلیتی دارای هستی مستقل است که وجود فردی در پیوند با آن معنا می‌یابد. افراد در جامعه اجزای یک ارگانیسم کلان، زنده و یکپارچه‌ای هستند که ما آن را در اینجا «دولت» می‌نامیم. وجود افراد تا زمانی معنا دارد که در پیوندی زنده با این اندام بزرگ قرار دارند و در نبود چنین پیوندی آن‌ها دیگر موجودیتی نخواهند داشت؛ مانند انگشتی که تا زمانی که به دست متصل است و در راستای اراده کلیت اندام عمل می‌کند، زنده است و در انفصال از بدن موجودیتی ندارد. از این منظر، دولت نهادی نیست که روزی به‌واسطه تصمیم آحاد انسانی و برای کارویژه‌ای مشخص تأسیس شده باشد، دولت پدیده‌ای ازلی است و انسان، خارج از دولت اساساً انسان نبوده است؛ البته اینجا منظور از دولت در معنای مدرن آن نیست؛ بلکه کلیتی هم‌پارچه از جمعی انسانی و دارای سلسله‌مراتب اقتدار است که انواع گوناگونی پیش از الگوی دولت مدرن وستفالیایی داشته است. دولت، ارجاع به تمامی انواع سلسله‌مراتب اقتدار سیاسی در همه اجتماعات بشری در طول تاریخ دارد که انواع گوناگونی از اقتدار سیاسی پراکنده در نظام‌های قبیله‌ای، اقتدارهای سیاسی متمرکز و کوتاه‌دامنه در دولت‌شهرها و اقتدارهای سیاسی متمرکز و بلنددامنه در امپراتوری‌ها و نیز اقتدارهای سیاسی نظام‌مند را در دولت‌های مدرن شامل می‌شود. دولت موجودیتی ازلی ـ ابدی است و رستگاری انسان نیز درون دولت و در فرایندی تاریخی تحقق خواهد یافت و این رستگاری بسیار فراتر از رفاه و آزادی‌ای است که در تعابیر ابزاری از آن سخن گفته می‌شود. از این منظر، این دولت نیست که در خدمت فرد است، بلکه این فرد است که سعادتش در خدمت به دولت رقم می‌خورد.

گذشته از ریشه‌های کهن این اندیشه که مشخصاً در «افلاطون و افلاطونی‌ها»[۵] نمود یافته، نماینده این اندیشه در دوران مدرن، «هگل» است که متأثر از او، می‌توان فاشیسم را نماینده هگلی‌های راست‌کیش و کمونیسم را نماینده هگلی‌های چپ‌کیش دانست (مگی، ۱۳۸۸، ص: ۱۵۹)؛ در هر دو نمونه فرد و نیازهای فردی در قیاس با دولت و مقتضیات آن در فرع قرار می‌گیرند. از نظر هگل فقط هنگامی‌که فرد در جامعه‌ای منسجم (اندام‌واره و ارگانیک) جذب می‌شود، امکان تحقق و اثبات وجود خویش را می‌یابد و تا وقتی‌که فرد خودمحور باشد، تحقق

۵ .اگرچه ارسطو نیز رابطه فرد و دولت را به رابطه عضو با بدن تعبیر می‌کند (بشیریه، ۱۳۸۱، ص: ۸۰) اما به داوری نگارنده این تعبیر بیش از آنکه ساختارگرایانه باشد، کارکردگرایانه است و نمی‌توان ارسطو را مشخصا ذیل رویکرد اندام‌واره به دولت مورد شناسایی قرار داد.

این امر ناممکن است (داستان فلسفه، ۱۳۸۸، ص: ۱۶۳).

هگل دولت را سنتزی از خانواده و جامعه مدنی می‌داند، برای دولت قائل به وجود یک «روح» است و آن را موجودیتی مستقل و کلیتی هم‌پارچه در نظر دارد. از نظر او «دولت برترین نمود روح روی زمین است؛ ابزاری مکانیکی برای دستیابی افراد به اموری مثل شادی و سعادت و آسایش صرف نیست؛ بلکه فی‌نفسه هدف است؛ مظهر خود حقیقی فرد است؛ یعنی در حکم تنی واحد است که خود اجزای خویش را ایجاد می‌کند، به‌طوری‌که زندگی کل آن، در زندگی همه اجزایش نمایان می‌شود؛ سازمان و فعلیت زندگی اخلاقی است؛ عقلانی‌ترین موجود عقلانی است که بین منافع فردی و جمعی توازن برقرار می‌کند و در نتیجه کارویژه‌اش کلیت است» (هگل، ۱۹۷۳، ص: ۲۸۳ به نقل از عابدی اردکانی، ۱۳۹۸، ص: ۲۵۹). ازنظر هگل، انسان کل هستی خویش را مدیون دولت و وضعیتی آرمانی است که وی در پایان تاریخ تصویر می‌کند، وضعیتی که در جامعه یکپارچه و منسجم هر یک از افراد آن عضوی فعال و هماهنگ با کل جامعه است و آزادانه در خدمت منافع یک کلیت بسیار بزرگ‌تر از خود، فعالیت می‌کند (مگی، ۱۳۸۸، ص: ۱۶۱)؛ بنابراین، اگر ما دولت را چنان در نظر آوریم که گویا ابزاری در جهت تأمین امنیت و رفاه افراد است و کارکرد پیشرفت و بسط آگاهی، عقل و آزادی انسانی دولت (کارکرد اندام‌وارگی) را نادیده بگیریم، عقلانیت دولت را درك نخواهیم کرد (پاتن[6]، ۱۹۹۹، ص: ۱۷۶).

از نگاه هگل میان نهادهای دین و اخلاق با دولت نیز پیوندی وثیق وجود دارد و ازاین‌رو، نمی‌توان کارکرد دولت را در محدودهٔ تولید کالای عمومی دانست. عبادت ترکیبی از اَعمال و مناسک و باورها است و انجام آن مستلزم اموال و دارایی و مواردی ازاین‌دست است که در درون دولت فراهم می‌آید. افزون بر این، افراد درون دولت خودشان را وقف خدمت به جامعه می‌کنند و از این طریق رابطه میان دولت و جماعت دینی مستحکم‌تر خواهد شد. در این صورت، دولت یاری رساندن به جماعت دینی و تأمین نیازها و حفاظت از آن‌ها را که به پیشبرد اهداف دینی منجر خواهد شد، وظیفه قانونی خود می‌داند. از سوی دیگر، دولت خود می‌داند که دین عنصری است که موجبات وحدت و استقلال دولت را در ژرف‌ترین سطح آن فراهم می‌آورد؛ بنابراین، جا دارد که از همه اتباع خود بخواهد که به این جماعت دینی تعلق یابند (هگل، ۱۹۹۱، بند ۲۷۰؛ به نقل از مهرنیا؛ ۱۳۹۰). هگل معتقد است که خودآگاهی، آزادی ذاتی

6. Patten

خود را از دولت می‌گیرد؛ به‌بیان‌دیگر، دولت عبارت است از فعلیت یافتن اراده ذاتی و رسیدن آن به عقلانیت در خود و برای خود. پس عضویت در دولت امری کاملاً اختیاری است و تنها با عضویت در آن است که فرد از عینیت، حقیقت و زندگی اخلاق‌گرایانه برخوردار می‌شود (هگل، ۱۹۹۱، بند ۲۵۸؛ به نقل از مهرنیا، ۱۳۹۰).

درمجموع، هگل از یک‌سو برای دولت، روح و موجودیتی هم‌پارچه و مستقل از فرد قائل است که به افراد معنا و هویت می‌بخشد و از دیگر سو، کارکردهای دولت را فراتر از رفع نیازها و تضمین آزادی‌های فردی دانسته و برای آن رسالتی دینی و اخلاقی مدنظر دارد؛ پس درنهایت این فرد است که در خدمت دولت است نه اینکه دولت، ابزاری در خدمت فرد باشد. نمونه‌های مدرن دولت‌های دینی نیز در همین دسته و ذیل رویکرد هگلی به نهاد دولت قرار می‌گیرند؛ چراکه در دولت دینی نیز، رستگاری فرد درگرو تبعیت و فداکاری برای کلیت بزرگ‌تر ـ جامعه دینی یا امت ـ است. از این منظر، رستگاری فرد به امری متعالی ارجاع دارد که بسیار فراتر از نیازهای مادی و آزادی‌های فردی دنیوی بوده که بدون وجود دولت امکان‌ناپذیر است. بخشی از فلسفه وجودی دولت جمهوری اسلامی آنجا که در بُعد «اسلامیت» و دینی بودن دولت تجلی می‌یابد، به‌نوعی ناظر بر همین تعبیر است.

امام خمینی (ره) در خصوص ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، فراتر از رفع نیازهای فردی تأکید بسیار داشته است. از نظر ایشان «تمام تشکیلاتی که در اسلام از صدر اسلام تا حالا بوده است و تمام چیزهایی که انبیا از صدر خلقت تا حالا داشتند و اولیای اسلام تا آخر دارند، معنویات اسلام است، عرفان اسلام است، معرفت اسلام است، در رأس همه امور این معنویات واقع است. تشکیل حکومت برای همین است، البته اقامه عدل است، لکن غایت نهایی، معرفی خداست و عرفان اسلام» (صحیفه امام[۷]، جلد ۲۰، ص: ۲۹۸) و اینکه «در دنیای امروز که گفته می‌شود دنیای صنعت است، رهبران فکری می‌خواهند جامعه بشری را نظیر یک کارخانه بزرگ صنعتی اداره کنند؛ درحالی‌که جوامع از «انسان‌ها» تشکیل‌شده است که دارای بُعد معنوی و روح عرفانی است و اسلام در کنار مقررات اجتماعی، اقتصادی و غیره به تربیت انسان بر اساس ایمان، به خدا تکیه می‌کند و در هدایت جامعه از این بُعد بیشتر برای هدایت انسان به طرف تعالی و سعادت عمل می‌کند.» (صحیفه امام[۸]، جلد ۵، ص: ۴۱۰) ایشان در

۷. جلد ۲۰
۸. جلد ۵

سخنرانی ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ تصریح دارند: «ما علاوه‌بر اینکه زندگی مادی شما را می‌خواهیم مرفه بشود، زندگی معنوی شما را هم می‌خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات ما را بردند این‌ها. دل‌خوش نباشید که مسکن فقط می‌سازیم، آب و برق را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، اتوبوس را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، دل‌خوش به این مقدار نباشید. معنویات شما را، روحیات شما را عظمت می‌دهیم؛ شما را به مقام انسانیت می‌رسانیم» (صحیفه امام[۹]، جلد ۶، ص: ۲۷۳). لذا دولت از منظر امام (ره) کارکردی فرا ابزاری داشته و در پیوندی وثیق با نهادهای دین و اخلاق قابل تعریف است. تعبیر مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت نیز ناظر بر همین تلقی از دولت دینی است که «من اسلام را برای ایران می‌خواستم و مرحوم امام (ره) ایران را برای اسلام» (بازرگان، ۱۳۶۳، ص: ۱۱۱).

۲-۴- دولت ابزاری

در نظریه ابزاری، دولت محصول عمل ارادی انسان است؛ ابزاری است که انسان‌ها برای رسیدن به اهدافی خاص آن را ساخته‌اند. دولت نتیجه قرارداد اجتماعی برای تأمین چیزی است که طبیعت تأمین نکرده است (بشیریه، ۱۳۸۱، ص: ۸۱). در رویکرد ابزاری به دولت، هر کلیتی فراتر از فرد، چیزی جز یک انتزاع نیست. آنچه واقعیت دارد «فرد» است و جامعه نیز چیزی جز مجموعه‌ای از افراد نیست. از این منظر، دولت موجودیتی ازلی نبوده است؛ بلکه انسان‌ها روزی بنا بر یک انتخاب، در قالب قراردادی اجتماعی، دولت را با هدف انجام برخی کارویژه‌ها تأسیس کرده‌اند. دولت ابزار فرد برای ارائه برخی خدمات و تولید برخی کالاهاست که با «کالای عمومی» مفهوم‌پردازی می‌شود. اصحاب قرارداد اجتماعی متنوع‌اند؛ برخی مانند «تامس هابز» دولت را ابزار امنیت، برخی مانند «جان رالز» آن را ابزار تحقق عدالت و برخی نیز مانند «جان لاک» که نظریه ابزاری دولت بیشتر با او شناخته می‌شود، دولت را ابزار رفاه می‌دانند. اگرچه امثال هابز معتقدند صلاحیتی که مبتنی‌بر قرارداد اجتماعی به نهاد دولت داده‌شده است، باز پس گرفتنی نیست (مگی، ۱۳۸۸، ص: ۷۹) اما اغلب اصحاب قرارداد اجتماعی و مشخصاً لاک معتقدند که دولت زمانی که در تحقق کارکردهایش ناتوان باشد، بی‌اعتبار بوده و حتی انقلاب علیه آن نیز دارای مشروعیت است (مگی، ۱۳۸۸، ص: ۱۰۵). از این منظر، تنها فرد است که حیات واقعی دارد، نیاز، احساس و آرزو در موردش معنادار است، درد می‌کشد و لذت می‌برد و از همه مهم‌تر تنها یک‌بار فرصت زندگی کردن

۹. جلد ۶

دارد؛ لذا هیچ قدرتی حق سلب چنین حقوق بنیادین و طبیعی را از وی با ارجاع به کلیت‌های انتزاعی همچون ملت، امت، جامعه و طبقه ندارد. بنیادی‌ترین و طبیعی‌ترین حق انسان، حق آزادی است و رویکرد دولت ابزاری بر این باور بنیادین استوارشده است. انسان آزادانه نهاد دولت را مبتنی‌بر قرارداد اجتماعی تأسیس کرد تا کارویژه‌هایی را در راستای بهبود شرایط زندگی برایش فراهم کند؛ لذا این دولت است که در خدمت فرد است و نه بالعکس و با هیچ استدلالی نمی‌توان این حق ذاتی را سلب کرد. در لیبرالیسم اقتصادی، دولت در حد یک نگهبان شب تعریف شده است و حدودی از وظایف و اختیارات برایش موجه شمرده می‌شود. دولت می‌بایست امنیت بازار را تأمین نماید، پول را تعریف و توزیع کند، تعهدات را تضمین کرده و از تقلب و سواری مجانی جلوگیری نماید و البته کالاهایی که تولید آن در بازار فاقد توجیه اقتصادی است، نظیر امنیت عمومی، بهداشت و سلامت عمومی و آموزش عمومی را به هزینهٔ عمومی تأمین کرده و به شکلی برابر در اختیار آحاد جامعه قرار دهد. دولت متولی امر تولید «کالای عمومی» است؛ اما خود یک بازیگر بازاری نیست. آنجا که دولت پا را فراتر از این حدود و اختیارات قرار دهد عملاً حقوق و آزادی‌های فردی را موضوع تحدید قرار داده است.

لیبرال دموکراسی‌ها تجلی تحقق رویکرد ابزاری به دولت هستند. از این منظر از یک‌سو، خدماتی که دولت به افراد جامعه ارائه می‌کند، ملاکی برای ارزیابی عملکرد آن و سنجش میزان تحقق کارویژه‌ها و فلسفه وجودی‌اش است و از دیگر سو با ارجاع به خدماتی که ارائه می‌کند نمی‌تواند حقوق مالکیت و آزادی‌های فردی را نقض نماید؛ بلکه همواره فرد، حقوق و آزادی‌های اوست که تقدم فلسفی داشته و به وجود دولت معنا می‌بخشد. کمابیش می‌توان آن بخش از ساختار جمهوری اسلامی را که ناظر بر دموکراتیک و مردمی بودن دولت (جمهوریت) است، به‌نوعی تجلی رویکرد ابزاری به دولت محسوب کرد.

در هر یک از رویکردهای اندام‌واره و ابزاری، مبتنی‌بر تعریفی که از انسان، نیازهای او و فلسفه وجودی نهادها ارائه می‌شود، نوع خاصی از روابط و تعاملات میان سه نهاد دولت، بازار و جامعه مدنی امکان‌پذیر می‌گردد؛ اما جمهوری اسلامی ترکیبی از هر دو فلسفه وجودی متعارض است و به همین دلیل است که در هیچ‌یک از گونه‌های کلاسیک لیبرالیسم (چپ و راست)، سوسیالیسم، فاشیسم و کمونیسم قابل دسته‌بندی نیست در عین اینکه در برخی از ویژگی‌ها با آن‌ها مشابه است.

جمهوری اسلامی ترکیبی از این دو بنیاد متضاد است. این دوگانگی فلسفی در ساختار

توزیع منابع نیز تجلی و تعین مادی یافته است. به‌عبارت‌دیگر، توأمان نهادها و سازمان‌هایی تجلی رویکرد اندام‌واره و نهادها و سازمان‌هایی دیگر به نمایندگی از رویکرد ابزاری به دولت، در درون نظم سیاسی موجودیت یافته‌اند. در گونه‌شناسی جریان‌های سیاسی نیز به‌روشنی این دوگانگی قابل مشاهده است. اصول‌گرایان کمابیش نماینده رویکرد اندام‌واره به دولت هستند؛ آن‌ها آرمان‌ها و اهداف دولت اسلامی را مرجح می‌دانند و نیازهای فردی را در فرع قرار می‌دهند. لذا از مفهوم عام و بسیط «مردم» به‌جای «جامعه» استفاده می‌کنند. جامعه مجموعه‌ای از افراد با منافع و گرایش و اراده‌های متنوع است که دارای حقوق برابر هستند و در قالب تشکل‌ها و از طریق نمایندگی، خواسته‌های متنوع خود را پیگیری می‌کنند؛ اما مردم دال بر کلیتی توده‌وار و یکدست است که در نگاهی خیره به سوژهٔ سیاسیِ اصول‌گرا، آنی را که او می‌خواهد به‌عنوان ترجیحات خود، واگویه می‌کند، او را تحسین می‌کند و حاضر به فداکاری برای او است. به‌عبارت‌دیگر، از این منظر «مردم» فاقد وجاهت سوژگی یا فاقد حقوق جوهری است. ازاین‌رو، افرادی که مدعی سوژگی باشند یا از اصول و ارزش‌های اصول‌گرایانه منحرف شوند از دایره «مردم» خارج شده و به‌عنوان «دیگری» شناسایی و طرد می‌شوند.

اصلاح‌طلبان کمابیش نماینده رویکرد ابزاری به دولت محسوب می‌شوند. رویکرد ابزاری به دولت که با حذف ناسیونالیسم مدرن ایرانی در سقوط دولت موقت از عرصه سیاسی ایران خارج شد، کمابیش با کارگزاران سازندگی در دولت هاشمی مجدداً به هستی سیاسی جمهوری اسلامی بازگشت. ازآنجاکه رویکرد ابزاری در بُعد جمهوریت این نظم سیاسی نمود می‌یابد، این طیف عموماً برای دسترسی به منابع اقتدار نیازمند جلب آرای عمومی در انتخابات بوده و ازاین‌رو نسبت به ارائه خدمات و تحقق کارویژه‌های دولت، تعهد نسبی بیشتری دارد. اگرچه نمی‌توان مشخصاً و به شکلی ممیز این دو جریان را از یکدیگر تفکیک کرد. آنچه نمود عینی دارد هم‌نشینی این دو رویکرد متناقض در درون یک نظم سیاسی است که سبب هم‌زمانی تعقیب دو دسته اهداف متعارض گردیده است. این دو رویکرد در ساختار دولت ـ در معنای عام خود و در اینجا دال بر سلسله‌مراتب اقتداری که در سازمان‌دهی تجلی می‌یابد ـ نمود یافته و به‌طور هم‌زمان در رقابت با یکدیگر حضور داشته‌اند.

در رویکرد اندام‌واره، دولت با ارجاع به آرمان‌ها و اهدافی فرا بشری توجیه می‌شود و در رویکرد ابزاری با ارجاع به ضرورت کارویژه‌هایی که به آن متعهد است. به‌عبارت‌دیگر تعهد به «خیر عمومی» در اولی با ارجاع به اهداف و آرمان‌هایی متعالی و در دومی با ارجاع به خدمات

و کالای عمومی معنا می‌یابد. این دوگانگی در تعیین انواع اهداف و الگوهای اقتصادی نمود یافته و به سلسله مراتبی از اقتدار نیز سامان داده است.

از منظر نهادی، هر ساختار ترکیبی از قواعد تکوینی، تنظیمی و هنجارها است که رفتار درست را تعریف و آن را از رفتار نادرست متمایز می‌کند و چگونگی کاربرد قواعد توسط کارگزاران، سطوح متفاوتی از دسترسی به منابع تخصیصی و اقتداری را برای آن‌ها ممکن می‌سازد (حداد، ۱۴۰۰، ص: ۳۸). حضور دو ساختار متناقض، هم‌زمان در درون یک نظم سیاسی به معنای حضور دو سلسله‌مراتب اقتدارِ موازی است. متنعمان از هر ساختار که سطحی از منابع را در اختیار دارند و به‌واسطه آن منزلت بالاتری نیز در سلسله‌مراتب اقتدار کسب کرده‌اند، در مقابلِ تغییر قواعد ساختاری که مشخصاً جایگاه آنان را متزلزل می‌کند مقاومت می‌نمایند. تقابل این دو ساختار رقیب را می‌توان در تداخل‌های کارکردی یا خروجی‌های دوگانه در سیاست‌گذاری‌های کلان داخلی و خارجی مشاهده کرد. در داخل، اهداف اقتصادی متعارضی تعقیب می‌شود: سیاست طفیلی‌پروری و یارانه‌دهی در کنار خصوصی‌سازیِ بی‌ضابطه و لجام‌گسیخته، هم‌زمانی یا تناوب پیگیری برخی عناصر الگوی توسعه درون‌گرا و جایگزینی واردات در کنار برخی عناصر الگوی توسعه برون‌گرا و توسعه صادرات، تعرفه‌گرایی[10] در کنار سیاست‌های حامی دلالی و علیه تولیدکنندگان و نظایر آن. این دوگانه در اهداف سیاست خارجی نیز نمود یافته است. هویت بین‌المللی جمهوری اسلامی عمیقاً مبتنی‌بر الگوی دولت اندام‌واره شکل گرفته است. آرمان‌های استکبارستیزی و حمایت از مستضعفان نسبتی با کارکردهای ابزاری دولت در راستای ارائه خدمات به آحاد جامعه نداشته و مشخصاً در مسیر مقابل آن عمل می‌کند. اهداف سیاست خارجی ایران توسعه و رفاه ملی مبتنی‌بر رویکرد ابزاری به دولت نیست و منافع ملی مبتنی‌بر مخرج مشترک منافع آحاد جامعه تعریف نمی‌شود؛ بلکه تابعی از آرمان‌هایی است که «مردم» می‌بایست در راه نیل به آن‌ها فداکاری کنند. درمجموع می‌توان چنین نتیجه گرفت که جمهوری اسلامی هم‌زمان به‌واسطه اسلامی بودنش تجلی رویکرد دولت اندام‌واره و به‌واسطه جمهوریت تجلی دولت ابزاری است. همچنین دولت در ایران از بُعد منبع تأمین هزینه عمومی و رابطه اقتصادی که با جامعه برقرار می‌کند، دارای ویژگی خاصی است که در گونه‌شناسی نظم اقتصاد سیاسی نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ دولت ایران مصداق یک «دولت رانتیر» و فرهنگ سازمانی آن متأثر از «فرهنگ رانتیریسم» است.

10. Protectionism

۲-۵- دولت رانتیر

از منظری دیگر ذیل تئوری‌های اقتصاد سیاسی، جمهوری اسلامی یک دولت رانتیر است و این امر به‌عنوان متغیری میانجی تأثیر قابل توجهی بر روابط دولت و جامعه دارد. بنا بر تعریف، رانت برخلاف مزد و سود که نتیجه تلاش اقتصادی هستند، پاداشی است که به مالکان منابع، بدون هرگونه تلاش تخصیص می‌یابد. دستمزدها و سودهای بالا یا پایین، مسبب قیمت‌های بالا یا پایین هستند، اما رانت بالا یا پایین مسبب قیمت نیست بلکه نتیجهٔ آن است (اسمیت، ۱۹۶۰؛ به نقل از حاجی یوسفی، ۱۳۸۸، ص: ۵۳). در همین راستا، هر دولتی که قسمت عمدهٔ درآمد خود را از منابع خارجی و به شکل رانت دریافت کند «دولت رانتیر» نامیده می‌شود. «ببلاوی»[11] و «لوچیانی[12]» چهار شرط را برای رانتیر بودن یک دولت برشمرده‌اند: ۱- باید ۴۲ درصد یا بیشتر از کل درآمدش از رانت خارجی باشد؛ ۲- رانت باید از خارج تأمین‌شده و هیچ‌گونه ارتباطی با فرایندهای تولیدی در اقتصاد داخلی نداشته باشد؛ ۳- درون دولت فقط، درصد بسیار کمی از نیروی کار درگیر تولید رانت باشند؛ ۴- دولت، دریافت‌کننده اصلی رانت خارجی باشد و نقش اصلی در هزینه کردن آن ایفا نماید (ببلاوی و لوچیانی، ۱۹۸۷، ص‌ص: ۱۱-۱۲). «رانتیریسم» به شیوه خاص سیاست و حکومت در یک دولت رانتیر اطلاق می‌شود که دارای دو ویژگی بارز است: اول اینکه رانت توسط نخبگان حاکم کنترل می‌شود و دوم اینکه نخبگان حاکم از رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه استفاده می‌کنند تا ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند. رانتیریسم، دولت را از جامعه مستقل کرده و ظرفیت‌های استخراجی و باز توزیعی آن را تضعیف می‌کند؛ از دیگر سو این استقلال، میل به اقتدارگرایی را در میان نخبگان تقویت کرده و در مقابل جامعه را در ابراز و پیگیری مطالبات سیاسی ناتوان می‌نماید و متأثر از منطق توزیع رانت، درون یک بوروکراسی اداری برای جلب رضایت، با مخدوش کردن رابطه موفقیت اقتصادی با شایستگی و کار، انگیزه تولید و کارآفرینی را در جامعه نابود می‌کند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸، ص‌ص: ۵۵-۶۰).

در رویکرد ابزاری فرض بر این است که دولت، متولی تولید کالای عمومی یعنی نیازهای عام و بنیادین جامعه است و این وظیفه را با هزینه عمومی به انجام می‌رساند. به‌عبارت‌دیگر، دولت خدماتی ارائه کرده است و هزینه آن را از طریق ستاندن مالیات از جامعه تأمین می‌نماید و آنچه دولت ابزاری را بابت خدماتش به جامعه پاسخگو می‌کند، همانا وابستگی اقتصادی

11. Hazem Beblawi
12. Giacomo Luciani

است؛ اما در دولت رانتیر این وابستگی مخدوش و گاه معکوس است و بخش قابل‌توجهی از هزینه عمومی از منبعی خارج از جامعه تأمین می‌شود. دولتی که منابعش را خارج از جامعه و به شکلی انحصاری تأمین می‌کند، چرا می‌بایست به جامعه پاسخگو باشد؟ در چنین وضعیتی، عملکرد باز توزیعی منابع عمومی توسط دولت با عملکرد توزیعی منابع رانتی جایگزین می‌شود. دولت با توزیع رانت در جامعه عملاً رضایت عمومی را خریداری کرده و برای توزیع این رانت، بوروکراسی که می‌بایست سازوکار تسهیل خدمات دولت در توزیع کالای عمومی باشد به سازوکاری برای توزیع رانت بدل می‌شود. دولت رانتیر، منابع را نه بر اساس اصل برابری شهروندان یا مبتنی‌بر منطق بهره‌وری، بلکه مبتنی بر منطق تهدید، میان آن‌ها توزیع می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، کسانی بیشترین سهم از منابع رانت را دارا هستند که یا به هسته قدرت نزدیک‌ترند و یا تهدید بالقوه بیشتری از جانب آنان متوجه دولت است. در این راستا، نخبگان سیاسی و وابستگان آن‌ها، عوامل دستگاه کنترل و سرکوب و نیز کسانی که ظرفیت بیشتری در بسیج سیاسی علیه حکومت دارند ـ روشنفکران و دانشگاهیان ـ بیشترین سهم را از منابع رانت به خود اختصاص می‌دهند. در مرحله بعد، جمعیت شهرنشین هستند که بیشترین ظرفیت را در امکان بسیج شدن و تهدید قدرت سیاسی دارند؛ بنابراین درون سازوکار بوروکراسی سهمی میانه از منابع رانت دارند و در انتهای این زنجیره نیز جمعیت پراکنده روستاییان قرار می‌گیرند که کمترین تهدید را بالقوه متوجه قدرت سیاسی می‌کنند و بالطبع کمترین سهم را از توزیع رانت دولتی به خود اختصاص می‌دهند (کاتوزیان، ۱۳۹۴). «فرهنگ رانتیریسم» باعث رسوب‌گذاری تبعات سوء ساختار رانتی حتی در صورت تغییر نسبت منابع درآمدهای دولتی می‌شود. در دهه‌های اخیر چرخش دولت به سمت افزایش سهم درآمدهای مالیاتی به دلیل کاهش درآمدها ناشی از تحریم‌های بین‌المللی مشهود بوده است اما به دلیل رسوب‌گذاری ساختار رانتی در قالب فرهنگ رانتیریسم، منطق حکمرانی و میزان پاسخگویی و شفافیت مشمول تغییر نشده است. از سوی دیگر، تناقض میان منطق انتخابات که در آن همهٔ آحاد جامعه فارغ از اینکه به چه قشری متعلق باشند دارای حق رأی برابر هستند و منطق توزیع نابرابر و تبعیض‌آمیز رانت، با رویکردهای پوپولیستی که در سیاست‌هایی نظیر توزیع تبعیض‌آمیز یارانه‌ها یا سهام عدالت نمود می‌یابد جبران شده است.

تأثیر رانتیریسم بر هر دو ساختار موازی درون جمهوری اسلامی مانع تعدیل و اصلاح آن‌ها شده است. از یک‌سو اگرچه در بُعد رویکرد اندام‌واره، اهداف و آرمان‌های دولت نسبتی با

نیازهای آحاد جامعه نمی‌یابد؛ اما در عمل، هم پیگیری اهداف متعالی نیازمند منابع است و هم دولت در جهان امروز، تنها نهادی است که جامعه مطالبهٔ بهبود استانداردهای زندگی را از آن طلب می‌کند. ازاین‌رو، معمولاً دولت‌های اندام‌واره امکان تعقیبِ درازمدت اهداف نامتناسب با نیازهای داخلی را ندارند و بسیاری از دولت‌های پساانقلابی پس از فروکش کردن التهابات و هیجانات به واقعیت‌ها تن داده و تعدیل می‌شوند؛ اما منابع رانت این امکان را به جمهوری اسلامی داده است که بی‌نیاز از تعدیل و تغییر، همچنان آرمان‌های متعالی خود را با هزینهٔ عمومی تعقیب نماید. هم هزینه‌های چنین پیگیری‌هایی از منابع رانت تأمین می‌شود و هم حتی‌المقدور با توزیع رانت، رضایت نسبی عمومی خریداری می‌گردد.

رانتیریسم بر عملکرد ساختار مبتنی‌بر رویکرد ابزاری نیز تأثیرگذار است. منطق حاکم بر رویکرد ابزاری، منطق خرید خدمات است؛ یعنی جامعه با پرداخت هزینه، خدماتی را تحت عنوان کالای عمومی از نهاد دولت خریداری می‌کند و بنابراین دولتِ ابزاری، هم نیازمند تأیید عمومی است و هم می‌بایست نسبت به مطالبات عمومی پاسخگو باشد؛ اما منابع رانت شرایطی را ایجاب می‌کند که دولت برای تحقق کارویژه‌هایش نیازی به منابع تأمین‌شده از جامعه نداشته باشد و بالطبع نه نیازی به تأیید عمومی و نه ضرورتی در پاسخگویی دارد. دولت انحصار دریافت منابع رانت را مستقل از جامعه داراست و این به تضعیف مطالبه‌گری اجتماعی و پیرو آن پاسخگویی دولت منجر می‌شود.

درمجموع می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که از منظر اقتصاد سیاسی، جمهوری اسلامی در تعریف رابطهٔ نهادهای دولت و بازار دچار بلاتکلیفی است که ریشه در تلفیق دو رویکرد متعارض اندام‌وارگی و ابزار بودگی دولت درون نظام سیاسی دارد. این دو رویکرد متعارض که در قواعد تکوینی و تنظیمی ساختار نمود یافته‌اند، در عمل به دو سلسله‌مراتب موازی از توزیع منابع شکل داده‌اند که در نظم اقتصادی تعیّن یافته است. از طرف دیگر رانتی بودن ماهیت دولت در ایران به تثبیت چنین وضعی دامن زده و مانع از تعدیل و اصلاح آن شده است.

۳- عاملیت‌های ساختارهای متعارض

تلفیق رویکردهای متعارض به ماهیت و کارویژه‌های دولت، دسته‌بندی نیروهای سیاسی مبتنی‌بر الگوهای کلاسیک را درون نظم اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ناممکن کرده است. در الگوهای کلاسیک، بسته به میزان باز بودگی سیاسی دو طیف اقتدارگرایی و دموکراتیک و بسته به میزان دخالت دولت در بازار دو طیف چپ و راست از یکدیگر تفکیک شده و انواع

نظم‌های اقتصاد سیاسی ذیل آن دسته‌بندی می‌شوند. نمودار (۱) دسته‌بندی کلاسیک را از انواع نظم‌های اقتصاد سیاسی مبتنی‌بر این دو شاخص نمایش می‌دهد:

نمودار (۱): دسته‌بندی نظم‌های اقتصاد سیاسی مبتنی‌بر دو شاخص آزادی سیاسی و مداخله اقتصادی

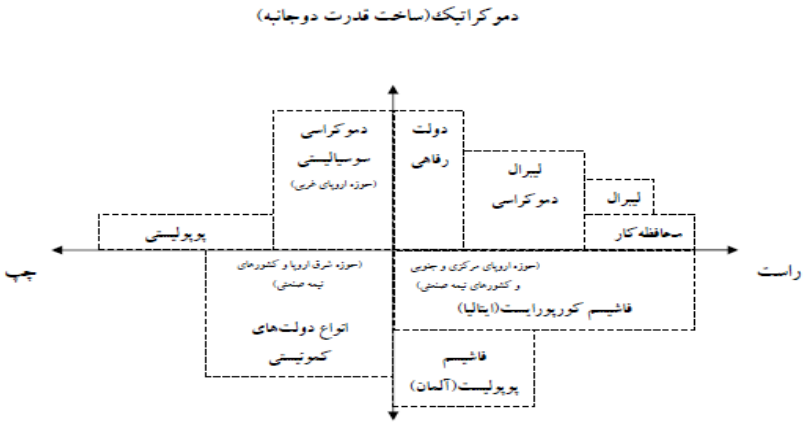

منبع: بشیریه، ۱۳۹۱، ص‌ص: ۲۹۸-۳۰۱

اما نیروهای سیاسی در درون جمهوری اسلامی، با توجه به بلاتکلیفی روابط دولت و بازار منتج از ترکیبی «پارادوکسیکال» از فلسفه وجودی اندام‌واره و ابزاری دولت، قابل جانمایی در این مختصات نیستند. اطلاق چپ و راست به جریان‌های سیاسی درون جمهوری اسلامی همواره با تساهل بسیار و خطای شناختی انجام پذیرفته است و به‌دشواری بتوان آن‌ها را در قالب الگوهای استاندارد چپ و راست گنجاند؛ آنچه به راست معروف است گاهی پوپولیسم عدالت‌محور را در پیش‌گرفته و آنچه به چپ منتسب است، بیش از سایرین، سیاست‌های تعدیل ساختاری اقتصادی را موجه قلمداد کرده است.

کسانی که مبتنی‌بر دسته‌بندی‌های متداول در ادبیات سیاسی ایران به نیروهای چپ معروف‌اند، ریشه در جریانی دارند که چپ سنتی شناخته شده و در دهه اول انقلاب مجمع روحانیون مبارز را شکل داده است. آن‌ها ازنظر اقتصادی با تأکید بر عدالت اجتماعی و رفع فقر، معتقد به دخالت دولت در اقتصاد و کنترل آن، دولتی کردن تولید، توزیع و تجارت خارجی،

ممنوع کردن سرمایه‌گذاری خارجی و ضدیت با سرمایه‌داری و لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی و طرفدار محدودیت مالکیت خصوصی بودند (موثقی، ۱۳۸۵، ص: ۳۲۱). در مقابل جریانی که به راست سنتی معروف‌اند و جامعه روحانیت مبارز، جمعیت مؤتلفه اسلامی و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را شامل می‌شدند، ازنظر اقتصادی مخالف دخالت دولت در اقتصاد، طرفدار مالکیت خصوصی و آزادی تجارت خارجی بودند (موثقی، ۱۳۸۵، ص: ۳۲۲).

اما در دهۀ دوم انقلاب، نیروهایی که به چپ انقلابی موسوم بودند به اهتمام بیشتر بر جمهوریت نظام، طرفداری از برقراری تعامل با دنیا و گرایش به دخالت کمتر دین در تدبیر امور چرخش نمودند (مجتبی زاده و لیالی، ۱۳۹۶، ص: ۲۲۷). اصلاح‌طلبان دموکرات در قالب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران و جبهه مشارکت ایران اسلامی از چپ سنتی برآمدند و از راست سنتی محافظه‌کار نیز دو جریان کارگزاران سازندگی یا بوروکرات‌های محافظه‌کار میانه‌رو در قالب حزب اعتدال و توسعه و همچنین نو اصول‌گرایی در قالب «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی» و «ائتلاف رایحه خوش خدمت» از راست سنتی انشعاب کردند.

جالب توجه این است که اصلاح‌طلبان دموکرات به‌عنوان چپ جدید و کارگزاران سازندگی به‌عنوان راست جدید هر دو در اقتصاد به‌ویژه اقتصاد بین‌الملل کمابیش مواضع مشابهی داشته و وجه تمایز آن‌ها بیشتر در مواضع سیاسی و اهمیتی است که برای آزادی‌های سیاسی قائل‌اند و در مقابل، نو اصول‌گرایان که راست جدید محسوب می‌شوند در اقتصاد، طرفدار مداخله حداکثری دولت در بازار بوده و در سیاست تمایلات اقتدارگرایانه داشته‌اند. نو اصول‌گرایان در اقتصاد پیگیر بازتوزیع منابع ازجمله سهام عدالت، پرداخت یارانه، طرح مسکن مهر و توزیع سبد کالا و متوجه سیاست‌هایی بودند که به نفع فقرا باشد و در سیاست، ضدیت با غرب و روند جهانی‌سازی را در پیش گرفتند (سرزعیم، ۱۳۹۵، ص‌ص: ۳۳۶-۳۲۹) و این کمابیش ویژگی‌های چپ‌گرایان در سطح جهان است؛ اما اصلاح‌طلبان و کارگزاران در اقتصاد به سیاست تعدیل ساختاری مبتنی‌بر رشد اقتصادی، خصوصی‌سازی و کاهش دخالت دولت، حذف یارانه‌ها، برقراری نظام تک‌نرخی ارز و جلب سرمایه خارجی و تغییر استراتژی توسعه از جایگزینی واردات به توسعه صادرات که آشکارا سیاست‌های اقتصادی نیروهای راست متعارف محسوب می‌شود گرایش داشتند؛ اما درعین‌حال کارگزاران به‌اندازه اصلاح‌طلبان بر طرفداری از آزادی بیان و اندیشه، مردم‌سالاری و رعایت حقوق مدنی سیاسی شهروندان مصر نبودند.

لذا دسته‌بندی نیروهای سیاسی مبتنی‌بر چپ و راست، چندان قابلیت کاربست در فهم

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی را ندارد و در مقام مقایسه، دسته‌بندی بر اساس الگوی اندام‌واره و ابزاری از این حیث دارای مزیت است. تمامی نیروهایی که در فرایند انقلاب اسلامی عاملیت داشتند ذیل سه دسته ملی‌گرایان مدرن، چپ‌گرایان انقلابی و اسلام‌گرایان قابل دسته‌بندی هستند. در این میان تنها ملی‌گرایان مدرن بودند که به دولت و کارویژه‌های آن رویکردی ابزاری داشتند و البته پس از استعفای دولت موقت و در ادامه، اعلام ارتداد جبهه ملی در خرداد ۱۳۶۰ عملاً از صحنهٔ سیاسی ایران حذف شدند و رویکرد ابزاری به دولت تا شکل‌گیری کارگزاران سازندگی در غیبت به سر برد. چپ انقلابی نیز که مشخصاً ذیل رویکرد اندام‌واره به دولت قابل دسته‌بندی بود کمابیش تا سال ۱۳۶۲ با غیرقانونی اعلام شدن حزب توده و حذف سایر جریان‌های چپ از سپهر سیاسی حذف شد و غرب‌ستیزی و مبارزه با امپریالیسم را برای نیروهای اسلام‌گرا که مشخصاً در جریان اشغال سفارت آمریکا موسوم به انقلاب دوم نقش محوری داشتند به میراث گذاشت.

اصول‌گرایان چه سنتی محافظه‌کار و چه نو اصول‌گرا، در ذیل الگوی اندام‌واره و اصلاح‌طلبان و کارگزاران سازندگی ذیل الگوی ابزاری به دولت قابل دسته‌بندی هستند. اصول‌گرایان و نو اصول‌گرایان بر وجه اسلامیت نظم سیاسی و اصلاح‌طلبان و کارگزاران سازندگی بر وجه جمهوریت آن متکی هستند. «قاعدهٔ تکوینی»[۱۳] در ساختار معنایی اصول‌گرایان مبتنی‌بر وجه اسلامیت، این است که حکومت از آن خداوند است که به رسول و اولی‌الامر انتقال‌یافته است و قاعده تکوینی در ساختار معنایی اصلاح‌طلبان و کارگزاران سازندگی مبتنی‌بر وجه جمهوریت، این است که حکومت حق جمهور و آحاد جامعه است که توسط نهاد نمایندگی به نخبگان سیاسی منتقل می‌شود. ذیل این قواعد تکوینیِ متعارض، «قواعدی تنظیمی»[۱۴] و «هنجارها»[۱۵] برای تعریف کنش سیاسی معتبر شکل‌گرفته و درون ساختار، سلسله‌مراتبی از

13. Constitutive rules

قواعد تکوینی گزاره‌هایی هستند که چیستی جهان را برای کارگزاران یک ساختار معنایی تعریف می‌کنند و مشخص می‌کنند که چه رفتارهایی معنادار و چه رفتارهایی بی‌معنا هستند.

14. Regulative rules

قواعد تنظیمی در ذیل قواعد تکوینی تعریف می‌شوند و دال بر گزاره‌هایی هستند که در قالبی از نظام پاداش و تنبیه یا مجاز دانستن سطوح دسترسی به منابع، از بایدها و نبایدهای رفتاری می‌گویند.

15. Norms

هنجارها گزاره‌هایی ذیل قواعد تکوینی و تنظیمی هستند که بایدها و نبایدها اخلاقی را تعریف می‌کنند که پیروی یا انحراف از آنها تعیین کنندهٔ اعتبار و پرستیژ کارگزار هستند اما مستقیماً سطوح دسترسی به منابع را متاثر نمی‌کنند.

دسترسی تبعیض‌آمیز به «منابع تخصیصی»[۱۶] و «اقتداری»[۱۷] را شکل داده‌اند (حداد، ۱۴۰۰، ص: ۳۸). قاعدهٔ تکوینی ساختار معنایی اصول‌گرایان، هستی را عرصه‌ای برای تحقق ارادهٔ الهی و سیاست را چهارچوبی که این اراده در قالبی کل‌گرایانه درون آن قابل اِعمال می‌گردد تعریف می‌کند و در مقابل، قاعدهٔ تکوینی ساختار معنایی اصلاح‌طلبان، زندگی را بستری برای تحقق و شکوفایی ارادهٔ بشری و سیاست را تجلیِ تجمیع ارادهٔ فرد در قالبِ خود جمعی یا جمهور می‌شناسد. پس مشخصاً اولی مبتنی‌بر رویکردی اندام‌واره، فرد را در خدمت تحقق ارادهٔ الهی در دولت و دومی در رویکردی ابزاری، فرد را مبنای شکل‌گیری ارادهٔ سیاسی در دولت فرض می‌گیرد.

سلسله‌مراتبی از توزیع منابع تخصیصی و اقتداری ذیل این دو رویکرد متعارض، هم‌زمان و به‌موازات یکدیگر در درون جمهوری اسلامی شکل گرفته و در قالبی سازمانی تعیّن مادی یافته‌اند. از یک‌سو توزیع منابع در سلسله‌مراتبی از نقش‌های اجتماعی مبتنی‌بر ارجاع به ماهیت الهی و اسلامیِ نظم اقتصاد سیاسی انجام می‌پذیرد که جمهور مردم در آن نقشی ندارند و اصول‌گرایان کمابیش انحصار این نقش‌های اجتماعی را به خود اختصاص داده‌اند؛ نقش‌هایی که دال بر موقعیت‌هایی انتصابی هستند. از سوی دیگر توزیع منابعی در سلسله‌مراتبی از نقش‌های اجتماعی مبتنی‌بر ارجاع به ماهیت دموکراتیکِ نظم اقتصاد سیاسی صورت می‌گیرد که تابعی از آرای جمهور مردم در انتخابات است و نقش‌های اجتماعی آن‌که دال بر موقعیت‌های انتخابی هستند به‌تناوب میان اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان در گردش بوده است. در سلسله‌مراتب اندام‌واره، هر شکلی از تغییر قواعد به جابه‌جایی‌های بنیادین در سلسله‌مراتب اقتدار می‌انجامد؛ لذا دارندگان نقش‌های مسلط عملاً در مقابل هر شکلی از تغییر قواعد مقاومت می‌کنند. اصول‌گرایان نمایندهٔ اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی در سیاست داخلی و خارجی هستند و جایگاهی که در سلسله‌مراتب دارند و سهمی که از توزیع

16. Allocative sourses

منابع تخصیصی دال بر منابعی مادی هستند که مولفه‌های شکل دهنده به قدرت محسوب می‌شوند مانند ثروت اقتصادی یا مجوزهایی که مولد ثروت و قدرت هستند

17. Authoritative sourses

منابع اقتداری دال بر منزلت‌ها و نقش‌هایی اجتماعی هستند که سلطه و تفوق را در درون سلسله‌مراتبی از اقتدار ممکن می‌کنند. به عنوان مثال وقتی در قالب قاعده‌ای تکوینی حکومت از آن خداوند و اولی‌الامر تعریف می‌شود در قالب قواعد تنظیمی، روحانیت دینی در سلسله‌مراتب اقتدار در جایگاه و منزلتی فرادست قرار می‌گیرد که اعمال سلطه بر سایر کارگزاران را برایش ممکن می‌نماید.

منابع به خود اختصاص می‌دهند تابعی از پیروی از این قواعد است. اگر بنا باشد که به‌جای قواعدی چون تحقق «حیات طیبهٔ اسلامی» در داخل و «استکبارستیزی» در خارج، قواعدی چون پیگیری توسعه و رفاه شهروندان و به تبع آن سیاست خارجی توسعه‌گرا مسلط شوند که دیگر اصول‌گرایان چنین سهم و جایگاهی در سلسله‌مراتب توزیع منابع نخواهند داشت و متخصصانی که برای چنین اهدافی تربیت شده و ذی‌صلاح‌اند جایگزین آنان می‌شوند؛ اما در مقابل، جابه‌جایی در نقش‌ها درون سلسله‌مراتب رویکرد ابزاری، امری متعارف و با توجه به تحول مطالبات و نیازهای جمهور اجتناب‌ناپذیر است. تفکیک سازمانی نهادهای انتصابی و انتخابی که نمودِ موجودیت هم‌زمان و موازیِ دو ساختار متعارضِ اندام‌واره و ابزاری هستند و نیز توزیع منابع تخصیصی و اقتداریِ آن‌ها میان نمایندگان جریان‌های سیاسی، از منظر پژوهشی هدفی دست‌یافتنی است که می‌تواند موضوع پژوهشی دیگر باشد.

۴- شبه‌سرمایه‌داری رانتیر؛ الگویی برای فهم اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران

وجود هم‌زمان و موازی ساختارهای متعارض که بر فلسفه‌های پارادوکسیکال در مورد دولت و کارویژه‌های آن مبتنی است در کنار تأثیر متغیر میانجیِ رانتیریسم، تحلیل نظم اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی را مبتنی‌بر الگوهای متعارف دشوار ساخته و گونه شناسی اختصاصی خود را می‌طلبد و «شبه سرمایه‌داری رانتیر» الگوی پیشنهادی این پژوهش برای شناسایی و تحلیل این پدیده است. این نظم اقتصاد سیاسی ازآنجاکه بر رویکردی ابزاری به دولت شکل نگرفته، طبعاً نه حامی حقوق ذاتی و جوهریِ مالکیت فردی ازنظر اقتصادی و نه مدافع حقوق و آزادی‌های فردی ازنظر سیاسی است و به‌واسطه حاکم بودن فرهنگ رانتیریسم بر روابط دولت ـ جامعه، نمی‌تواند یک نظم سرمایه‌داری لیبرال باشد. از طرف دیگر فقدان یک نظم سیاسی متمرکز و یکپارچه که انحصار توزیع و بازتوزیع منابع را داشته باشد آن‌ها را از نظم‌های کمونیستی و مشخصاً پذیرش نقش‌های بازاری توسط دولت نیز آن را از نظم‌های فاشیستی متمایز کرده و همچنین تسلط فائقهٔ دولت بر جامعهٔ مدنی و بازار نیز آن را از نظم‌های سوسیالیستی متفاوت می‌نماید.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد در تمامی انواع کلاسیک نظام‌های سیاسی، دولت یک «فلسفهٔ وجودی»[۱۸] دارد که معنایش در گرو تحقق بخشیدن به آن است، وگرنه ضرورتی در تحمل وجود اغلب شرورانه‌اش نمی‌بود. در انواع اقتدارگرایانه و توتالیتر از فاشیسم گرفته تا کمونیسم اگرچه

18. Raison d›être

فلسفه وجودی دولت، ابزار بودگی‌اش نیست اما به‌واسطه معنایی که سوژهٔ دولت از ابژهٔ مردم می‌گیرد با اینکه فرد فاقد ارزش جوهری است، جمع اصالت می‌یابد و سطحی از ارائه خدمات عمومی در فهرست کارویژه‌ها یا فلسفه وجودی دولت قرار می‌گیرد؛ اما در سرمایه‌داری‌ترین الگوهای فکری نیز دولت حداقلی، حدود و تکالیفی دارد که غیرقابل‌چشم‌پوشی است. در لیبرالیسم، دولت خوب، دولت کمینه است که اگر در محدودهٔ کارویژه‌های تأمینی و حمایتی باقی بماند، مکانیسم بازار با حفظ حقوق و آزادی‌های فردی، خیر خصوصی را به خیر عمومی پیوند می‌دهد. از این منظر، دولت اصطلاحاً یک نگهبان شب است؛ او خود بازیگر بازاری نیست؛ بلکه به هزینه عمومی، امنیت را تأمین و معاهدات را تضمین می‌کند؛ مادامی‌که چنین باشد بازار به تقاضای جامعه برای انواع کالاها پاسخ می‌دهد و دست نامرئی نیز در بستری از رقابت بهترین کیفیت را با کمترین هزینه ممکن تضمین می‌کند؛ اما در این میان کالاهایی هستند که ماهیتاً بازاری نیستند؛ یعنی در عین اینکه بنیاد زیست اجتماعی و نهادهای آن ازجمله بازار بر وجود آن‌ها استوار است اما منفعت فردی چندانی در قالب رابطه مبادله بر آن‌ها مترتب نیست و بازیگر بازاری که مبتنی‌بر منفعت فردی رفتار می‌کند مزیتی در تولید و عرضه آن‌ها نمی‌یابد. کالاهایی مثل امنیت عمومی، آموزش‌وپرورش عمومی و بهداشت و سلامت عمومی از جنس کالاهایی هستند که ماهیتاً بازاری نیستند و در اصطلاح به آن‌ها «کالای عمومی»[19] گفته می‌شود. یکی از مهم‌ترین کارویژه‌های دولت کمینه در لیبرالیسم، تولید و عرضهٔ کالاهای عمومی و جبران نقص بازار در این حوزه است.

نئولیبرالیسم که در پس بحران مالی دههٔ هفتاد میلادی به‌تدریج به رویکرد مسلط در ایالات‌متحده و اروپا ـ البته به‌جز دولت‌های رفاه در اسکاندیناوی ـ تبدیل‌شده است و ظهور صریح آن در دولت‌های تاچر و ریگان نمود یافت، گامی فراتر از این تلقی، نهاد و محدودهٔ کالاهای عمومی را تنگ‌تر کرده و سهمی از هرکدام را به کالای بازاری بدل کرد؛ با این توجیه که بالا بردن هزینه‌های عمومی در تعارض با حقوق مالکیت فردی است. در این راستا تولید و عرضهٔ کالای عمومی به کمینه‌ترین سطوح کاهش پیدا کرد و شهروندان در صورت نیاز به سطوح بالاتر از خدمات عمومی ناگزیر به خرید آن از بازار شدند. از این منظر، خدمات امنیتی پلیس در سطحی عمومی ارائه می‌شود اما اگر شما بخواهید می‌توانید خدمات بیشتر و باکیفیت‌تری را از طریق شرکت‌های امنیتی و کارآگاهان خصوصی خریداری کنید؛ مدارس دولتی وجود

19. Public goods

دارند اما اگر کیفیت بالاتری در آموزش بخواهید می‌توانید آن را از مدارس خصوصی خریداری کنید؛ بیمه‌های عمومی حداقلی از خدمات بهداشت و درمان را ارائه می‌کنند اما اگر خدمات پزشکی بهتری می‌خواهید می‌توانید آن را از طریق بیمه‌های خصوصی یا مراکز درمانی خصوصی خریداری کنید. به‌عبارت‌دیگر دولت نئولیبرالی تعهدی به ارائه خدمات عمومی بهینه ندارد و این خدمات در کمینه‌ترین سطح ممکن ارائه می‌شود و شهروندان برای فراتر از آن باید پرداخت کنند؛ هر چه پول بیشتر بدهند آش بیشتری هم می‌خورند.

اما در درون نئولیبرالیسم هم نکتهٔ کلیدی در تعیین این سطح کمینه است. چه خدماتی حداقل‌ترین محسوب می‌شوند که دولت‌ها دیگر کمتر از آن نمی‌توانند تعهد کرده و از زیر آن نمی‌توانند شانه خالی کنند؟ دولت‌ها شاید بودجه آموزش عمومی را کمینه کنند و به مدارس خصوصی امکان فعالیت بدهند اما در قبال آموزش عمومیِ حداقلی نسبت به تمامی شهروندان به یک اندازه متعهدند؛ شاید بودجه و محدوده خدمات پلیس را کاهش دهند اما نسبت به ارائه خدمات امنیتی حداقلی به تمامی شهروندان به یک اندازه مسئول‌اند؛ و شاید بتوانند بودجه و سطح خدمات بهداشت و درمان عمومی را کاهش دهند اما نسبت به واکسیناسیون عمومی تمامی شهروندان به یک اندازه موضوع توقع هستند.

در جمهوری اسلامی تعریف مورد اجماعی از نسبت نهادهای دولت، بازار و جامعه وجود ندارد. دولت خود بزرگ‌ترین بازیگر بازاری است اما از مهم‌ترین کارویژه خود یعنی تولید کالای عمومی سر باز می‌زند. دولت که می‌بایست فرادست جامعه و با استقلال نسبی از گروه‌های هم‌سود عمل کند به نهادی در اختیار گروه‌های مسلطی تبدیل شده که یک پای‌شان در بازار و پای دیگرشان در دولت است. این نظمی ترکیبی از همه انواع سنتی و مدرن است و ترکیبی از رویکرد اندام‌واره و ابزاری است که معایب همه را در خود جمع کرده و از فواید هر یک بی‌بهره است. آنجا که بحث مداخله سیاسی در تمامی شئون زیست اجتماعی است از انواع چپ رادیکال نیز افراطی‌تر است و آنجا که موضوع تولید کالای عمومی، تأمین اجتماعی و ارائه خدمات در پیش است تعهداتش فروتر از نئولیبرال‌ترین نظام‌های سرمایه‌داری است.

برای تبیین چیستی «شبه‌سرمایه‌داری رانتیر» می‌توان از تعبیر «منکور اولسن»[۲۰]، اقتصاددان نهادگرا استمداد طلبید. در ادبیات سیاسی یک تمثیل کلاسیک حول این پرسش بنیادین شکل‌گرفته است که: تفاوت دولت با دار و دستهٔ راهزنان در چیست؟ بخش قابل‌توجهی

20. Mancur Olson

از مفاهیم بنیادین علم سیاست ازجمله مشروعیت، اقتدار و حاکمیت در صورت‌بندی پاسخ به این سؤال معنا می‌یابند که همگی ریشه در مفهوم «خیر عمومی» دارند. دولت هم شبیه دار و دسته راهزنان از زور و سلطه استفاده می‌کند و به شکلی غیرداوطلبانه بخشی از دستاورد اقتصادی آحاد جامعه را می‌ستاند؛ اما دولت به «خیر عمومی» متعهد است درحالی‌که دار و دسته راهزنان صرفاً به خیر فردی و گروهی خود متعهدند. اولسن می‌گوید:

«در وضعیت آنارشی (در فقدان دولت)، «راهزنی رقابتی ناهماهنگ» توسط «راهزنان ولگرد» حاکم است و نتیجه آن نابودی انگیزه‌ها برای سرمایه‌گذاری و تولید است. درنهایت، نه چیز زیادی برای مردم می‌ماند، نه برای راهزنان. اگر حاکم خودکامه را راهزن بدانیم، برای همه بهتر خواهد بود که راهزن، یکی باشد. حاکم خودکامه راهزنی را در انحصار می‌گیرد و آن را، در قالب مالیات‌گیری، عقلایی می‌سازد. او منافع دربرگیرنده‌ای در قلمروی خود دارد و می‌کوشد نظم مسالمت‌آمیز و دیگر کالاهای عمومی را فراهم کند که نتیجه‌اش رشد تولید و بهره‌وری است» (اولسن به نقل از عطار زاده، ۱۳۹۸).

شبه‌سرمایه‌داری رانتیر، ائتلافی سیاسی از دار و دسته‌های راهزنان است که علی‌رغم وحدت سیاسی به وحدتی اقتصادی نرسیده‌اند و تعهد آن‌ها به منافع گروهی در درون تعهدی یگانه به خیری عمومی تجمیع نشده است. تصمیم‌گیرندگان این نظم اقتصاد سیاسی تعهدی به خیر عمومی ندارند بلکه نمایندگان منافع گروه‌های مسلط در سلسله‌مراتب اقتدارند. آن‌ها تلقی‌شان از نهاد دولت، ابزاری برای خیر عمومی نیست و وجاهت رانتیر دولت نیز در این زمینه مزید بر علت شده است. از منظر نهادی آن‌ها این امکان را یافته‌اند که ترجیحات گروهی خود را به هزینهٔ عمومی به سیاست تبدیل کنند. این الگو، کلید تحلیل اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران است و شکل‌گیری آن، حاصل برآیند پارادوکس‌های رویکردهای اندام‌واره و ابزاری به نهاد دولت است که عمیقاً از وجاهت رانتیر دولت نیز تأثیر گرفته است.

۵- پیامدهای الگوی شبه‌سرمایه‌داری رانتیر بر حکمرانی خوب

دیدگاه‌های متفاوتی در خصوص چیستیِ مفهوم و معنای «حکمرانی خوب» وجود دارد اما اغلب آن‌ها کمابیش حول این مؤلفه‌ها اشتراک نظر دارند: پاسخگویی و شفافیت، حاکمیت قانون، اقدامات ضد فساد، تمرکززدایی، مشارکت جامعهٔ مدنی در توسعه و نهایتاً احترام به حقوق بشر و محیط زیست (هرمس و لنسینک[21]، ۲۰۰۱، ص: ۶). گزارش‌های کنونی بانک

21. Hermes & Lensink

جهانی[۲۲] حول این شاخص‌ها متمرکز شده‌اند: صدا و پاسخگویی[۲۳]، ثبات سیاسی و فقدان خشونت/تروریسم[۲۴]، کارایی حکومت[۲۵]، کیفیت تنظیم‌گری[۲۶]، حاکمیت قانون[۲۷] و نهایتاً کنترل فساد[۲۸]. در تمامی این شاخص‌ها وضعیت جمهوری اسلامی ایران در یک بازهٔ زمانی تقریباً دو دهه‌ای (بسته به وجود داده‌ها کمابیش از ۱۹۹۸ تا ۲۰۲۱) مبتنی‌بر نتایج بررسی‌های نهادها و مؤسسات متعدد در پایگاه داده‌های بانک جهانی در دسترس قرار دارد. در ادامه ضمن بررسی توصیفی وضعیت ایران در بازهٔ زمانی مذکور، تأثیر ویژگی‌های الگوی شبه سرمایه‌داری رانتیر بر آنها موضوع تحلیل استنتاجی/ تبیینی قرار می‌گیرد.

۵-۱- صدا و مسئولیت‌پذیری

بنا بر متدولوژی بانک جهانی، صدا و مسئولیت‌پذیری شاخصی است که برای درک میزان توانایی شهروندان یک کشور در مشارکت برای انتخاب حکومت خود و نیز میزان آزادی بیان، آزادی انجمن‌ها و رسانه‌های آزاد ارائه شده است[۲۹]. بر اساس رتبه‌بندی که پایگاه اطلاع‌رسانی اقتصاد جهانی در این شاخص برای سال ۲۰۲۱ ارائه کرده است جمهوری اسلامی ایران در میان ۱۹۳ کشور جایگاه ۱۷۳ را دارد درحالی‌که در سال ۱۹۹۶ جایگاه آن در رتبهٔ ۱۵۷ قرار داشته است[۳۰]؛ به‌عبارت‌دیگر جایگاه ایران نه‌تنها در ربع پایانی و در وضعیت نامطلوب قرار دارد بلکه در طول دو دههٔ اخیر نیز روندی نزولی را طی کرده است.

22. Worldwide Governance Indicators
23. Voice and Accountability
24. Political Stability and Absence of Violance
25. Government Effectiveness
26. Regulatory Quality
27. Rule of Law
28. Control of Corruption
29. https://databank.worldbank.org/metadataglossary/worldwide-governance-indicators
30. https://www.theglobaleconomy.com/rankings /

نمودار (۲): وضعیت جمهوری اسلامی ایران در شاخص صدا و مسئولیت‌پذیری[۳۱]

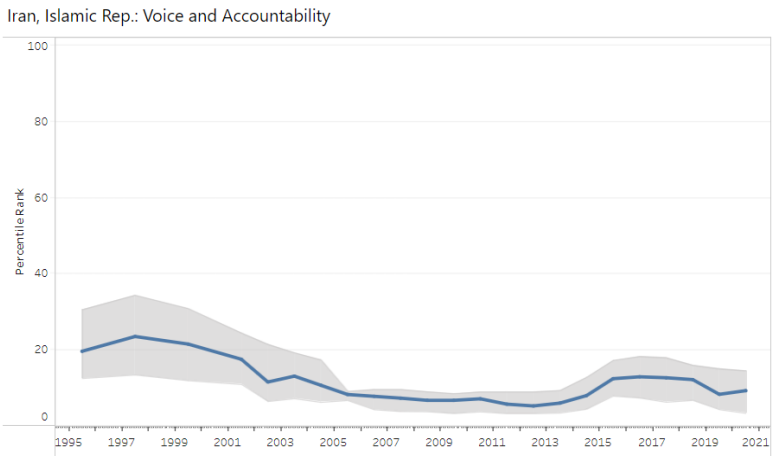

ساختار مبتنی‌بر نگاه اندام‌واره به دولت در جمهوری اسلامی همواره مانعی بر سر راه جلب مشارکت واقعی آحاد جامعه در انتخاب حکومت و گزینه‌های سیاستی بوده است چراکه در این رویکرد، حکومت نه در خدمت فرد و تأمین نیازهای او بلکه کلیتی تصور می‌شود که برای تحقق اهداف آن می‌بایست آحاد جامعه را در خدمت گرفت. ساختار موازی که مبتنی‌بر جمهوریت یا نگاه ابزاری به دولت شکل گرفته است از دو سو موضوع تحدید در عملکرد بوده است. از یک طرف ساختار مبتنی‌بر نگاه اندام‌واره به شکل فزاینده‌ای در راستای کنترل و افزایش منابع خود و محدودسازی دسترسی‌های ساختار ابزاری عمل کرده است و از دیگر سو، اقتضائات ناشی از رانتیر بودن دولت، کارویژهٔ پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری حکومت را تضعیف کرده است و به موازات کاهش منابع رانت ناشی از تحریم‌های بین‌المللی به این فرایند تضعیف دامن زده است.

همچنین دو پایه بودن ساختار شبه سرمایه‌داری رانتیر در روابط میان دولت ـ جامعه خود در الگوی روابط «دوسویهٔ صوری» نمود یافته است. روابط میان دولت ـ جامعه را می‌توان در قالب سه الگو مورد ارزیابی قرار داد: یک‌سویه (اقتدارگرایی)، دوسویه (دموکراتیک) و دو سویهٔ صوری (شبه دموکراتیک). در رابطهٔ یک‌سویه، سیاست بدون مشارکت عمومی در رأس هرم قدرت سیاسی ساخته و بر جامعه اِعمال می‌شود اما در الگوی دوسویه، سیاست توسط نهادهای

31. https://info.worldbank.org/governance/wgi/Home/Reports

نمایندگی از قاعدهٔ جامعه استخراج شده و توسط رأس هرم قدرت سیاسی بر جامعه اِعمال می‌شود. در الگوی دوسویهٔ صوری یا شبه‌دموکراسی‌ها تمامی سازوکارهای دموکراتیک توسط قدرت سیاسی ساخته و کنترل می‌شود تا فضای میان دولت و جامعه با نهادهایی دولت‌ساخته اشباع شود؛ نهادهایی که به‌ظاهر دموکراتیک هستند اما مطالبات واقعی آحاد جامعه را نمایندگی نمی‌کنند. در شبه‌دموکراسی‌ها مانند دموکراسی‌ها پارلمان، حزب، سندیکا، اتحادیه و انجمن وجود دارند اما تمامی آنها توسط دولت ساخته و هدایت می‌شوند و نه توسط آحاد جامعه‌ای که می‌بایست آنها را نمایندگی کنند؛ بنابراین در شبه‌دموکراسی‌ها علی‌رغم صورت ظاهری سازماندهی سیاسی، شاخص‌های آزادی بیان، آزادی رسانه‌ها و آزادی انجمن‌ها در وضعیتی غیرقابل مقایسه با دموکراسی‌ها قرار دارند. روند رو به نزول جمهوری اسلامی در خلال دو دههٔ اخیر نشان از آن برتری نسبی ساختار مبتنی‌بر نگاه اندام‌واره در رقابت با ساختار مبتنی‌بر نگاه ابزاری به دولت دارد در عین اینکه محدودسازی‌های بین‌المللی در دسترسی به منابع، در عمل به تضعیف پاسخگویی و آزادی‌های سیاسی در ایران منجر شده است.

۵-۲- ثبات سیاسی و فقدان خشونت

ثبات سیاسی و فقدان خشونت شاخصی است که با ترکیب داده‌های تولید شده از چند مؤسسه و نهاد مختلف توسط بانک جهانی حول برداشت‌ها در مورد احتمال بی‌ثباتی سیاسی یا محرک‌های خشونت سیاسی به شکلی دوره‌ای به دست آمده و وضعیت دولت‌های مختلف در بازهٔ عددی ۲/۵- تا ۲/۵+ برآورد می‌شود[۳۲]. جمهوری اسلامی ایران در این شاخص در سال ۲۰۲۱ در رتبهٔ ۱۷۸ قرار داشته است درحالی‌که وضعیت آن در سال ۱۹۹۶ در جایگاه ۱۱۷ بوده است[۳۳].

32. https://databank.worldbank.org/metadataglossary/worldwide-governance-indicators
33. https://www.theglobaleconomy.com/rankings /

نمودار (۳): وضعیت جمهوری اسلامی ایران در شاخص ثبات سیاسی و فقدان خشونت[۳۴]

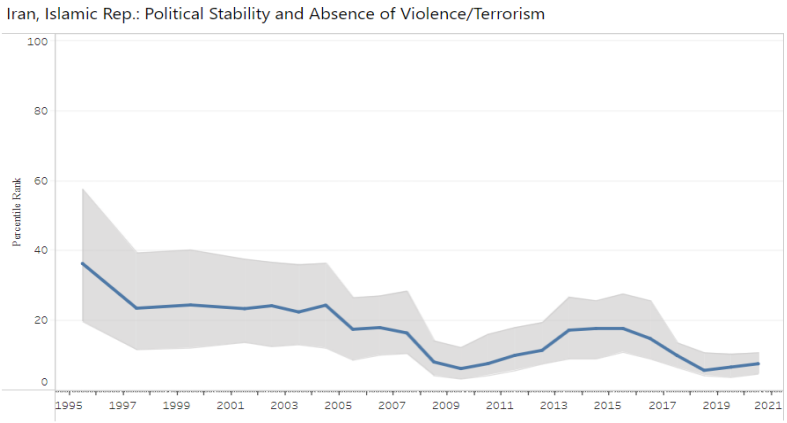

به موازات کاهش پاسخگویی دولت و مشارکت سیاسی واقعی شهروندان در کنار تضعیف شاخص‌های اقتصادی که بر معیشت آحاد جامعه تأثیراتی سوء گذاشته است، کاهش ثبات سیاسی حکومت امری اجتناب‌ناپذیر است. وضعیت این شاخص به‌نوعی نشان از کاهش مشروعیت نظم سیاسی نزد شهروندان نیز دارد که می‌توان نمود آن را در کاهش فواصل زمانی میان بحران‌های سیاسی گسترده در جمهوری اسلامی ـ تیرماه ۱۳۷۸؛ خرداد ۱۳۸۸؛ دی‌ماه ۱۳۹۶؛ آبان ۱۳۹۸؛ اسفند ۱۳۹۹ و نیمهٔ اول ۱۴۰۰؛ شهریور و نیمهٔ دوم ۱۴۰۱ ـ مشاهده کرد. مقایسهٔ منحنی‌های صدا و پاسخگویی با ثبات سیاسی همبستگی معنادار مثبتی را نشان می‌دهد که گویای آن است که به موازات کاهش سطح پاسخگویی و محدودتر شدن آزادی‌های بنیادی، میزان ثبات سیاسی نیز کاهش یافته است.

امکان‌ناپذیری اجماع از ویژگی‌های ذاتیِ شبه‌سرمایه‌داریِ رانتیر است چراکه در آن دو ساختار متعارض مبتنی‌بر مبانی فلسفی پارادوکسیکال در دسترسی به منابع با یکدیگر رقابت می‌کنند و در چنین نظامی هیچ‌گاه نمی‌توان دستیابی به خروجی‌های واحد را متوقع بود؛ بنابراین با وجود بحران‌های سیاسی که نمودی از بحران مشروعیت است نیز کارگزاران چنین ساختاری امکانی برای دستیابی به وحدتی استراتژیک در جهت عبور از بحران ندارند. به عبارت ساده‌تر، عقلانیت جمعی که در فرایندهای تصمیم‌گیری نمود می‌یابد در درون چنین ساختاری غیر قابل تحقق است. ماهیت رانتیر نظم اقتصاد سیاسی که در شکلی از انحصارگرایی گروهی نمود یافته است سبب شده خروجی‌های نظام به‌جای اینکه مبتنی‌بر عقلانیتی استراتژیک

34. https://info.worldbank.org/governance/wgi/Home/Reports

با بیشترین نزدیکی به مخرج مشترک عقلانیت فردیِ آحاد جامعه باشد، مبتنی‌بر عقلانیت گروهی و بخشی به هزینهٔ عمومی گردد. در چنین وضعیتی منافع گروه‌های رانت‌جو در عین اینکه در تعارض با منافع آحاد جامعه قرار دارد این امکان را می‌یابد که در قالب سیاست‌های ملی و به هزینهٔ عمومی ترجمه و پیگیری شود. ازاین‌رو در مواجهه با بحران‌های کلان، ساختار امکانی برای برون‌رفت به هدف حفظ کلیت خود مبتنی‌بر عقلانیت جمعی فراهم نمی‌کند و مکرراً رقابت‌های درونی را بازتولید می‌کند که نتیجهٔ آن تداوم بی‌ثباتی سیاسی خواهد بود.

۵-۳- کارایی حکومت

کارایی یا اثربخشی حکومت شاخصی است که به ارزیابی کیفیت خدمات عمومی، کیفیت خدمات مدنی و میزان استقلال آن خدمات از فشارهای سیاسی، کیفیت تدوین و اجرای سیاست و میزان تعهد دولت به چنین سیاست‌هایی می‌پردازد. مبتنی بر متدولوژی بانک جهانی و بر اساس ترکیب داده‌هایی از چند نهاد و موسسهٔ بین‌المللی، امتیاز کشورها در شاخص کل، در واحدهای توزیع نرمال استاندارد، بین ۲٫۵- تا ۲٫۵ ارائه به شکل دوره‌ای ارائه می‌گردد[۳۵]. جمهوری اسلامی ایران در شاخص اثربخشی حکومت در سال ۱۹۹۶ در جایگاه ۱۲۱ قرار داشته است درحالی‌که در سال ۲۰۲۱ با ۳۵ پله سقوط به رتبهٔ ۱۵۶ تنزل یافته است[۳۶].

نمودار (۴): وضعیت جمهوری اسلامی ایران در شاخص کارایی حکومت[۳۷]

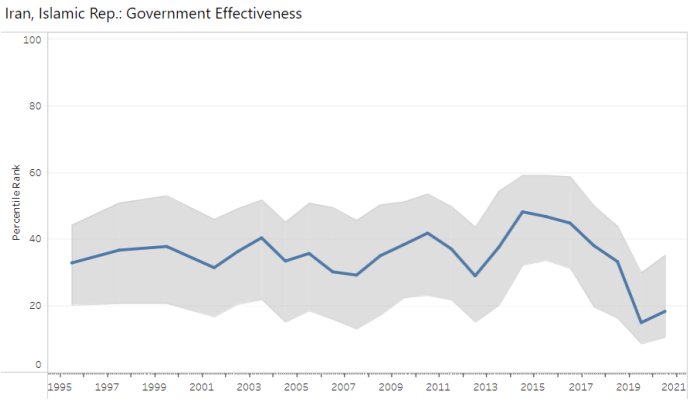

مطالعات متعددی در خصوص نسبت کارایی و اثربخشی با سایر شاخص‌های اقتصادی از

35. https://databank.worldbank.org/metadataglossary/worldwide-governance-indicators
36. https://www.theglobaleconomy.com/rankings /
37. https://info.worldbank.org/governance/wgi/Home/Reports

نرخ تورم گرفته تا درآمدهای مالیاتی و رشد صنعتی صورت گرفته است و عمدهٔ این پژوهش‌ها برای افزایش اثربخشی دولت بر کوچک‌سازی اندازه دولت از طریق حداقل‌سازی شمار سطوح و مجموعه کارکنان دولتی، نهادینه کردن سیستم‌های پاسخگویی شفاف در چهارچوب اداری و حقوقی، داشتن ثبات سیاستی و عدم وابستگی دولت به بانک مرکزی تأکید کرده‌اند؛ اما مقایسهٔ وضعیت سایر دولت‌های رانتیر - مشخصاً دولت‌های حاشیهٔ خلیج فارس در این شاخص و نیز سایر شاخص‌های حکمرانی خوب به‌جز شاخص‌های ناظر بر آزادی‌های سیاسی ـ نشان می‌دهد مسئلهٔ کارایی و اثربخشی بیش از اینکه وابسته به مسائل سیاستی باشد تابعی از مبانی سیاسی حکومت است[۳۸].

اثربخشی آشکارا تابعی از فلسفهٔ وجودی دولت است؛ دولتی که مبنای شکل‌گیری آن ابزاربودگی برای تحقق مطالبات آحاد جامعه و تولید و توزیع کالای عمومی به تمامی شهروندان نباشد اساساً معیار ارزیابی عملکردش نیز کیفیت خدمات عمومی، کیفیت خدمات مدنی، کیفیت تدوین و اجرای سیاست و میزان تعهد دولت به چنین سیاست‌هایی نخواهد بود چراکه از بنیاد برای اهداف دیگری تأسیس شده است. ساختار مبتنی‌بر نگاه اندام‌وارگی که توسط جریان اصول‌گرایی در جمهوری اسلامی نمایندگی می‌شود بر اساس قواعدی تکوینی و تنظیمی شکل گرفته است که دسترسی به منابع را نه تابعی از کارآمدی و تخصص بلکه تابعی از تعهد به اصول و آرمان‌های دولت اسلامی قرار می‌دهد؛ به‌عبارت‌دیگر جایگاه‌های فرادست در سلسله‌مراتب توزیع منابع در این ساختار به بازیگرانی تخصیص می‌یابد که بیشترین تعهد را به بازتولید اصول و آرمان‌های انقلابی دارند نه بازیگرانی که صاحب تخصص و شایستگی در تدوین و اجرای سیاست‌های کارآمد و اثرگذار دارند و به تبع آن بازیگران فرادست در مقابل هر شکلی از تغییر قواعد مقاومت می‌نمایند چراکه جابه‌جایی قواعد تکوینی و تنظیمی از تعهد به اثربخشی آنها را از مراتب فرادست به زیر خواهد کشاند. به عبارت ساده‌تر در این ساختار، کارایی و اثربخشی اساساً معیار و شاخصی برای دستیابی به منابع نیست لذا خروجی‌های این نظم را نیز نمی‌توان مبتنی‌بر این شاخص کلان حکمرانی مورد ارزیابی قرار داد. بهترین عملکرد جمهوری اسلامی ایران در طول بیست‌وپنج سال گذشته در شاخص اثربخشی مربوط به سال ۲۰۱۵ یعنی همان سالی است که برجام به‌عنوان شاخص‌ترین نمود چرخش از اصول و ارزش‌های انقلابی به سرانجام رسید؛ اگرچه تأیید چنین رابطه‌ای نیازمند مطالعه‌ای روشمند است.

۳۸. در بخش بعدی مختصراً به آن پرداخته خواهد شد.

۵-۴- کیفیت تنظیم‌گری

شاخص کیفیت تنظیم‌گری ناظر بر توانایی دولت در تدوین و اجرای سیاست‌ها و مقرراتی است که ارتقا و توسعهٔ بخش خصوصی را ممکن می‌نماید. این شاخص بازه‌ای عددی بین ۰ تا ۱۰۰ را پوشش می‌دهد که در آن صفر پایین‌ترین میزان و ۱۰۰ بالاترین ارزش را نشان می‌دهد و بانک جهانی سالانه رتبه‌بندی کشورها را بر اساس آن ارائه می‌نماید[۳۹]. وضعیت جمهوری اسلامی ایران در این شاخص در طول دو و نیم دههٔ اخیر بسیار نامطلوب بوده و در مقایسه با سایر شاخص‌های حکمرانی کمترنی نوسان را تجربه کرده است. بهترین عملکرد مربوط به اواخر دولت اصلاحات و بدترین عملکرد مربوط به دولت نهم بوده است. در خلال سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱ رتبهٔ ایران از ۱۶۷ در میان ۱۸۰ کشور به رتبهٔ ۱۸۲ در میان ۱۹۱ کشور تغییر داشته است[۴۰].

نمودار (۵): وضعیت جمهوری اسلامی ایران در شاخص کیفیت تنظیم‌گری[۴۱]

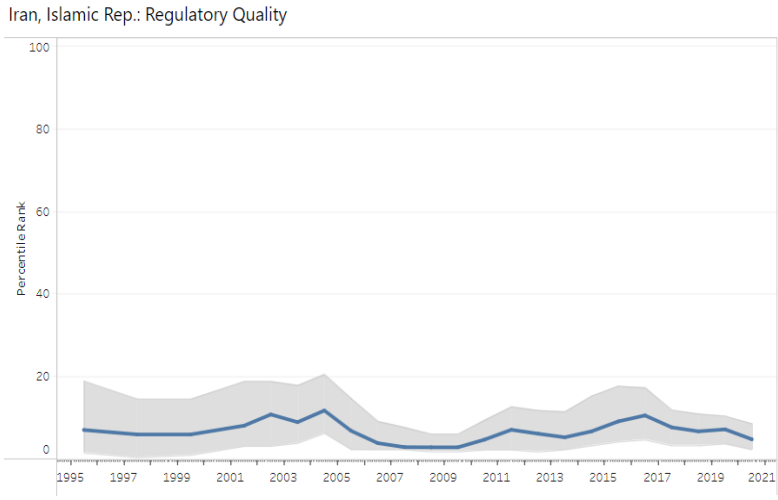

شاخص کیفیت تنظیم‌گری به‌نوعی بازنمایانندهٔ نوع رابطهٔ نهادهای دولت و بازار است و اختلال این رابطه در ساختار اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی را می‌توان در وضعیت این شاخص در طول زمان ارزیابی کرد. ساختار دوسویهٔ صوری که در آن نهادهای نمایندگی میانی

39. https://databank.worldbank.org/metadataglossary/worldwide-governance-indicators/series/RQ.PER.RNK.LOWER
40. https://www.theglobaleconomy.com/rankings /
41. https://info.worldbank.org/governance/wgi/Home/Reports

که می‌بایست رابطهٔ میان دولت و قاعدهٔ اجتماعی را تنظیم کنند توسط دولت و از بالا به پایین تنظیم می‌شوند امکان شکل‌گیری سیاست‌های اقتصادی که مخرج مشترک مطالبات بخش خصوصی است را ناممکن کرده است. در این ساختار، دولت نه‌تنها نمایندهٔ منافع کلیت بازار نیست بلکه خود، بزرگ‌ترین بازیگر بازاری است که درعین‌حال نقش تنظیم‌گر را نیز ایفا می‌نماید. پدیدهٔ انحصار پیامد طبیعیِ چنین ساختاری است که در آن دولت که ماهیتاً می‌بایست متولی امر کنترل انحصار از طریق تنظیم‌گری باشد خود به عامل شکل دادن به آن بدل می‌شود. تداخل کارکردهای نهادهای دولت و بازار باعث شده است که بازیگران دولتی خود نقش‌های بازاری بپذیرند و قانونگذاری به ابزاری برای تضمین و تثبیت منافع بازیگران انحصاری بدل شود؛ وجود پدیده‌هایی چون شرکت‌های دولتی و نیز آنچه به خصولتی‌ها معروف شده‌اند نمودی از این تداخل کارکردی است. بازیگرانی بازاری که از رانت‌های قانونی، اطلاعاتی، مالیاتی و حتی ابزارهای غیربازاری مثل قدرت نظامی برخوردارند و در عین اینکه خارج از دسترس نظارت دستگاه‌های حاکمیتی قرار دارند و مشخصاً از منابع عمومی نیز بهره‌مند هستند.

در این ساختار دوسویهٔ صوری امکانی برای شکل‌گیری و فعالیت تشکل‌های بازاری از اتحادیه و صنف که طرف تولیدکنندگان را نمایندگی می‌کنند گرفته تا تشکل‌های کارگری که نیروی کار و نیز سازمان‌های مردم‌نهاد که طرف مصرف‌کننده را نمایندگی می‌کنند وجود ندارد. «سازمان حمایت از مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان» به‌عنوان زیرمجموعه‌ای از وزارت صمت حتی در نام‌گذاری‌اش نیز بازنمایانندهٔ تفکری است که تنها در چنین ساختاری امکان بروز می‌یابد؛ سازمانی که هم‌زمان حقوق دو گروه با منافع متعارض را با محوریت دولت نمایندگی می‌کند. همچنین مکانیسم‌های قیمت‌گذاری‌ها که عمدتاً دستوری و از سوی نهاد دولت هدایت می‌شود مصداق دیگری از شیوهٔ تنظیم‌گری دولت در جمهوری اسلامی است که آشکارا از تداخل کارکردهای دو نهاد دولت و بازار حکایت دارد.

ماهیت رانتیر دولت که اقتدار فرادست این نهاد را با کنترل حداکثری بر مبادلات ارزی به‌عنوان یک ابزار ممکن نموده است شرایطی را فراهم آورده که دولت عملاً بی‌نیاز از همراهی بازیگران بازاری از بالا اقدام به سیاست‌گذاری اقتصادی نموده و با در اختیار داشتن حجم قابل توجهی از منابع اقتصادی در کنار استفادهٔ ابزاری از سازوکارهای مشروعیت‌بخش به فعالیت‌های بازاری (اعطای مجوزهای رسمی و مداخلات حقوقی از جنس تعزیرات حکومتی)

تنظیمات قواعد بازار را در راستای منافع گروه‌های ذی‌نفوذ و دارای نمایندگی در نهاد دولت شکل دهد که نتیجهٔ طبیعی آن ایجاد انحصار و نابودی رقابت در بازار بوده است.

۵-۵- حاکمیت قانون و کنترل فساد

حاکمیت قانون ناظر بر ارزیابی میزانی است که کارگزاران به قوانین جامعه اعتماد و پایبندی دارند؛ به‌ویژه در مورد کیفیت اجرای قراردادها، حقوق مالکیت، پلیس، دادگاه‌ها و نیز احتمال وقوع جرم و جنایت. برآوردها در این شاخص امتیاز کشورها را در شاخص کل با واحدهای توزیع نرمال شدهٔ استاندارد در بازهٔ ۲٫۵+ و ۲٫۵- نشان می‌دهد[۴۲]. جایگاه ایران در این شاخص میان سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱ از ۱۵۵ به ۱۵۸ از میان ۱۹۲ کشور مورد ارزیابی بوده است. در خلال این سال‌ها میانگین بهترین عملکرد مربوط به دولت اصلاحات و بدترین عملکرد مربوط به دولت‌های نهم و دهم بوده است[۴۳].

نمودار (۶): وضعیت جمهوری اسلامی ایران در شاخص حاکمیت قانون[۴۴]

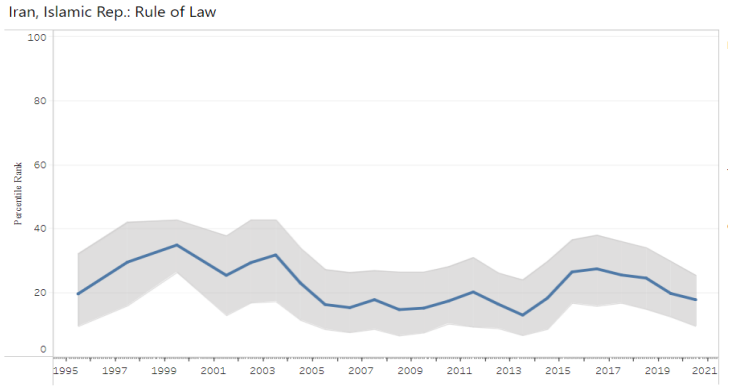

شاخص کنترل فساد نیز ناظر بر برداشت‌های شهروندان در خصوص میزانی است که ممکن است قدرت سیاسی در راستای منافع خصوصی در قالب فسادهای کوچک و بزرگ به‌کار گرفته شود و نیز میزانی که ممکن است دولت توسط نخبگان و منافع خصوصی تسخیر شده یا به‌اصطلاح به گروگان گرفته شود[۴۵]. وضعیت ایران در خلال دورهٔ مورد مطالعهٔ بانک جهانی نزول شدیدی از رتبهٔ ۱۱۳ به رتبهٔ ۱۶۵ داشته است و از این بابت در میان ۱۹۲ کشور جهان در

42. https://databank.worldbank.org/metadataglossary/worldwide-governance-indicators/series
43. https://www.theglobaleconomy.com/rankings /
44. https://info.worldbank.org/governance/wgi/Home/Reports
45. https://databank.worldbank.org/metadataglossary/worldwide-governance-indicators

ربع پایینی رتبه‌بندی‌ها قرار داشته و از ناتوان‌ترین دولت‌ها در مهار فساد محسوب می‌شود.[۴۶]

نمودار (۷): وضعیت جمهوری اسلامی ایران در شاخص کنترل فساد[۴۷]

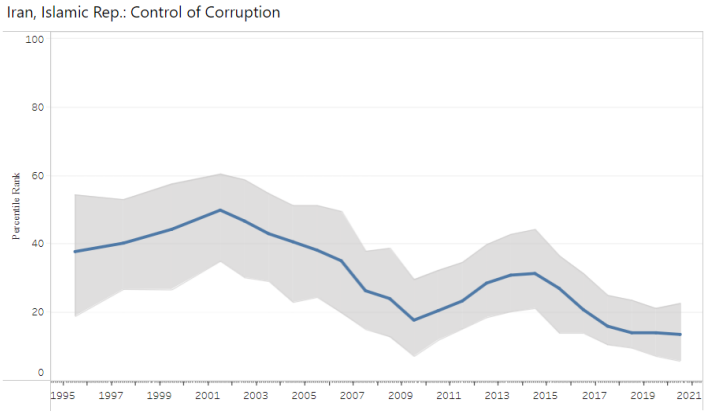

این در حالی است که اگرچه نسل اول نظریه‌های دولت‌های نفتی، وجاهت رانتیر را یکی از محرک‌های فساد سیستماتیک دانسته‌اند اما کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس همگی در این شاخص و نیز شاخص حاکمیت قانون در وضعیت نسبتاً مطلوبی (ربع اول و دوم رتبه‌بندی) قرار داشته‌اند. حاکمیت قانون در کنار کیفیت تنظیم‌گری رابطه‌ای معنادار با شاخص کنترل فساد برقرار می‌کند که در آن هر اندازه حاکمیت قانون و کیفیت تنظیم‌گری بالاتر باشد احتمال فساد سیستماتیک پایین‌تر خواهد بود؛ اما روند نزولی جمهوری اسلامی ایران در این شاخص آشکارا در موازات کاهش ظرفیت‌های ساختار مبتنی‌بر نگاه ابزاری (بُعد جمهوریت) در مقابل ساختار مبتنی‌بر نگاه اندام‌وارگی قابل ارزیابی است.

یک دولت بزرگ با منابع عظیم رانت، رها از سازوکارهای نظارت مردمی و نهادهای جامعهٔ مدنی که آشکارا قواعد و هنجارهای آن نه در راستای تولید و توزیع کالای عمومی بلکه مدعی تحقق آرمان‌هایی انقلابی است همواره مستعد آلوده شدن به فساد و سرشار از فرصت‌ها برای کارگزاران فاسد خواهد بود. در درون این ساختار همواره محاسبات هزینه ـ فایده و هزینه ـ فرصت بازیگران دولتی را به سمت مسیرهای فساد هدایت می‌کند چراکه پاداش و فواید تخطی از قواعد به‌مراتب بالاتر از تنبیهات و هزینه‌های آن است و فساد سیتماتیک ریشه در این محاسبهٔ عقلانی در سطح فردیِ کارگزار دارد.

46. https://www.theglobaleconomy.com/rankings
47. https://info.worldbank.org/governance/wgi/Home/Reports

۶- نتیجه‌گیری

از منظر اقتصاد سیاسی، آنچه انواع دولت مدرن در معنای عام آن را می‌سازد، نوع رابطه میان نهادهای دولت، بازار و جامعه مدنی است و انواع کلاسیک نظم‌های اقتصاد سیاسی به‌نوعی تجلی همین روابط متنوع محسوب می‌شوند؛ اما جمهوری اسلامی ایران در قالب هیچ‌یک از انواع کلاسیک لیبرالیستی، سوسیالیستی، فاشیستی یا کمونیستی قابل دسته‌بندی نیست در عین اینکه از هر یک از این انواع کلاسیک، مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی را در خود دارد. بلاتکلیفی در روابط نهادهای دولت، بازار و جامعهٔ مدنی ریشه در وجود هم‌زمان فلسفه‌های متعارض در خصوص چیستی و کارکردهای دولت در جمهوری اسلامی دارد که در وجود هم‌پایهٔ عناصر «اسلامیت» و «جمهوریت» تجلی یافته است. جمهوری اسلامی ایران، نظمی برخواسته از کنش انقلابی نیروهایی است که در مبانی فلسفی در خصوص چیستی و کارکردهای دولت اختلافات و تعارضاتی بنیادین داشته‌اند و در مرحله برسازی این نظم، در قالب سوژه‌هایی فعال دروندادهای خود را به قواعد این ساختار معنایی تحمیل کرده‌اند. از یک‌سو، مبتنی‌بر رویکردی اندام‌واره، دولت جمهوری اسلامی نهادی است که به وجود و هویت «مردم» ایران معنا می‌دهد و کارکردش فراتر از ارائه خدمات و تولید کالای عمومی برای آحاد جامعه است. این دولت رسالتی اخلاقی و تاریخی برای خود قائل است که در راستای تحقق این رسالت، نیازها و مطالبات فردی فاقد اولویت ارزیابی می‌شوند. این دولت جمهوری اسلامی نیست که می‌بایست در خدمت برآورده کردن نیازهای آحاد جامعه باشد بلکه این مردم هستند که می‌بایست در خدمت تحقق آرمان‌های متعالی دولت باشند. رویکرد اندام‌واره به دولت که در «اسلامیت» این نظم سیاسی نمود یافته، به سلسله‌مراتبی از توزیع منابع شکل داده است که «اصول‌گرایان» به‌عنوان یک جریان سیاسی، کارگزارانی هستند که با بازتولید قواعد تنظیمی و هنجارهای آن، در کسب منابع تخصیصی و اقتداری در قالب بوروکراسیِ انتصابی، موقعیتی انحصاری یافته‌اند و در مقابل هرگونه تغییر قواعدی که به تهدید این موقعیت انحصاری بیانجامد مقاومتی عملی می‌کنند. از دیگر سو، مبتنی‌بر رویکردی ابزاری، دولت جمهوری اسلامی نهادی است که مشروعیت خود را از آحاد جامعه می‌گیرد و لذا ابزاری محسوب می‌شود در راستای تولید کالای عمومی و ارائه خدمات به آحاد جامعه. رویکرد ابزاری که در «جمهوریت» این نظم سیاسی تجلی‌یافته، به سلسله‌مراتبی از توزیع منابع شکل داده است که «اصلاح‌طلبان» و «کارگزاران سازندگی» آن‌ها نمایندگی می‌کنند اما همواره برای کسب منابع

تخصیصی و اقتداری در قالب بوروکراسی انتخابی، ناگزیر از رقابت با «اصول‌گرایان» بوده‌اند. رانتیر بودن دولت و فرهنگ رانتیریسم، از یک‌سو تأمین منابع پیگیری اهداف غیرابزاری از سوی حامیان رویکرد اندام‌واره را ممکن ساخته و از سوی دیگر، منطق خرید خدمات را در درون ساختار دولت ابزاری مخدوش نموده است. فقدان یک نظم اقتصاد سیاسی یکدست و هماهنگ در کنار وجود منابع رانت، جمهوری اسلامی را به یک «شبه‌سرمایه‌داری رانتیر» تبدیل کرده است. شبه‌سرمایه‌داری رانتیر، ائتلافی سیاسی از نیروهایی است که علی‌رغم وحدت سیاسی به وحدتی اقتصادی نرسیده‌اند و تعهد آن‌ها به منافع گروهی در درون تعهدی یگانه به خیری عمومی تجمیع نشده است. آن‌ها به‌واسطه فقدان ساختاری که مکانیسم‌های بازار را به سمت خیر عمومی هدایت کند، با حضور در نهاد دولت، رقابتی فزاینده در کسب منابع اقتداری و تخصیصی را پی گرفته‌اند که مبتنی‌بر منطق توزیع رانت سامان‌یافته است.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

حامی مالی

این مقاله با حمایت مالی پژوهشکده امور اقتصادی، به منظور ارائه در همایش ملی اقتصاد ایران، تهیه شده است.

References

Abedi Ardakani, M., & Bagherinejad, A, (2019). Feasibility of Adapting the Hegel's Desirable State with the Doctrines of Modern Totalitarian States, *Research in Theoretical Politics*, 14(25), 249-283. (In Persian)

Attarzadeh, B. (2020). The Logic of Collective Action and its Implications on Economic Development and Policy; an Explanation of Olson's Theory. *Iranian Journal of Public Policy*, 6(1), 350-371. DOI: 10.22059/jppolicy.2020.76991. (In Persian)

Bashiriyeh, H. (2012). Political Sociology: The Role of Social Forces in Political Life. (21rd ed.). Tehran: Ney Publications. (In Persian)

Bashirieh, H. (2002). Teaching Political Science: Fundamentals of Theoretical and Institutional Political Science (1rd ed.). Tehran: Negahemoaser Publications. (In Persian)

Bazargan, M. (1984). Iran's Revolution in Two Movements (5rd ed.). Tehran: Nehzateazadiiran Publications. (In Persian)

Beblawi, H., & Luciani, G. (1987). The Rentier State. London: Croom Helm

Clark, B. (2010). Comparative Political Economy. Translator: Abbas Hatami, Tehran: Kavir Publications. (In Persian)

Fazeli, M. (2019). Iran on the Edge of the Blade; Sociological Discourses, under the Field of Government Studies. Tehran: Rozeneh Publications. (In Persian)

Haddad, Gh. (2021). Critical Discourse Analysis of Hassan Rouhani's Speech at the United Nations General Assembly in 2018. *Strategic Policy Research Quarterly*, 36(10). (In Persian)

Haji Yousefi, A.M. (2009). Government, Oil and Economic Development in Iran. Tehran: Islamic Revolution Documentation Center. (In Persian)

Hegel, G.F.W. (1991). Elements of the Philosophy of Right. Ed by Allen. W. Wood, Trans by H. B. Nisbet, Cambridge University Press

Hermes, N., & Lensink, R. (2001). Changing the Conditions for Development Aid: A New Paradigm?. *The Journal of Development Studies*, 37(6), 1-16. DOI: 10.1080/713601080

Hettne, B., Rosenau, J.N., Sakamato, Y., & Pijl, K.V.D. (2004). International Political Economy and Globalization. Translator: Hossein Pourahmadi, Tehran: Qomes Publications. (In Persian)

Homayoun Katouzian, M.A. (2014). Political Economy of Iran; From

Constitutionalism to the End of the Pahlavi Dynasty. Translator: Mohammad Reza Nafisi & Kambiz Azizi, Tehran: Naşhre Makraz. (In Persian)

Khomeini, R. (2009). Sahifa. Tehran: Imam Khomeini (PBUH) Editing and Publishing Institute. (In Persian). Avialable at: http://www.imam-khomeini.ir/fa/page

Maggie, B. (2017). Story of Philosophy (Translated by N. Rezaei) . Tehran: Ketab Ame Publications. (Original work published 2001). (In Persian)

Mehrania, H. (2011). Relationship between State and Religion in Hegel's Philosophical System. Iranian Journal of Wisdom and philosophy, 7(25), 109-136. DOI: 10.22054/wph.2011.5819. (In Persian)

Mojtabazadeh, A., & Liali, M.A. (2017). Political Currents: A Look at Political Parties, Groups, and Currents in Contemporary Iran (3rd ed.). Nashremaaref Publications. (In Persian)

Motheghi, A. (2006). Iran's Political Economy During the Islamic Republic. *Journal of the Faculty of Law and Political Sciences*, 71,311-354. (In Persian)

Noah Harari, Y. (2016). A Wise Man; Brief History of Mankind". Translator: Nik Gorgin, Sixth Edition, Tehran: New Publishing House. (In Persian)

Patten, A. (1999). Hegels Idea of Freedom. Oxford University Press.

Plumtans, J. (1999). The Theory of the State in Hegel's Political Philosophy. Translation: Tawheed Abdi, Culture letter, 32, 104-111. (In Persian)

Sarzaim, A. (2015). Iranian Populism, Analysis of the Quality of Mahmoud Ahmadinejad's Rule from the Perspective of Economics and Political Communication. 4th Edition, Tehran: Korgden Publishing. (In Persian)

Smith, A. (1987). The Wealth of the Nations. Translated: Siros Ebrahimzadeh, Tehran: Payam Publications. (In Persian)

Strange, S. (1988). State and Market. Pinter, London and New York.

https://docs.prosperity.com/8716/3515/7495/Iran_2021_Picountryprofile.pdf

https://www.prosperity.com/rankings

https://www.theglobaleconomy.com/rankings

https://databank.worldbank.org/metadataglossary/worldwide-governance-indicators/serie

https://info.worldbank.org/governance/wgi/Home/Reports